



وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا
 أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ لَيْسَاءَ النَّبِيِّ
 لَسَانٌ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
 فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ
 فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ
 الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ
 مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾
 إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
 وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ
 وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ
 فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
 وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

و هر کس از شما که با فروتنی، از خدا و پیامبرش فرمان برد و کار شایسته بکند، پاداشش را دوچندان به او می‌دهیم و برایش رزق و روزی عالی آماده کرده‌ایم. ۳۱ ای زنان پیامبر، اگر خود را (از خشم خدا) حفظ کنید، مانند هیچ‌یک از زنان (دیگر) نخواهید بود. بنابراین، (هنگام صحبت با نامحرم)، با ناز و عشوه سخن مگویید؛ که مردانی که در دل‌هایشان بیماری (و هرزگی) است، (به شما) طمع می‌کنند؛ و شایسته سخن بگویند. ۳۲ و در خانه‌هایتان بمانید و همچون خودنمایی (زنان در دوران) جاهلیت گذشته خودنمایی نکنید و نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب) و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. (البته حساب شما معصومین جداست و) خدا می‌خواهد که هر گونه آلودگی را فقط

از شما خاندان (عصمت و طهارت) بزدايد و شما را كاملاً پاك و مطهر كند. ۳۳ و (اما شما ای زنان پیامبر)، آنچه در خانه‌هایتان خوانده می‌شود، یعنی آیات خدا و حکمت را به یاد داشته باشید. خداوند همواره باریک بین و آگاه است. ۳۴ خداوند برای مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان باایمان، مردان و زنان فرمان‌بردار، مردان و زنان راستگو، مردان و زنان صبور، مردان و زنان فروتن و فرمان‌بردار، مردان و زنان صدقه‌دهنده، مردان و زنان روزه‌دار، مردان و زنان پاک‌دامن، و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است. ۳۵

۳۳ اثبات عصمت سلاله‌ی رسول خدا ﷺ؛ ائمه‌ی هدی ﷺ

حفظ می‌کند، منطبق می‌شود. پس آیه‌ی شریف، یکی از ادله‌ی عصمت اهل‌بیت است. اگر مراد از آیه، این نباشد (یعنی مراد آیه این باشد که خداوند از این که تکالیف دینی را متوجه شما کرده، تحقق تقوا را در شما اهل بیت اراده کرده و نه عصمت را)، آن وقت آیه بر همه‌ی بندگان تطبیق پذیر است؛ چراکه خداوند از همه‌ی بندگان خود تقوی می‌خواهد، و این با انحصار تطهیر اهل‌بیت نمی‌سازد.

پس تطهیر اهل بیت، به معنی مجهز کردن ایشان به ادراک عقیده و عمل حق است. آن وقت، مراد از اراده‌ی این معنا (خدا می‌خواهد چنین کند) نیز اراده‌ی تکوینی است؛ چون پیشتر هم گفته شد که اراده‌ی تشریحی که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه کردن آن تکالیف به مکلفان است، اصلاً با این مقام سازگار نیست؛ چون اراده‌ی تشریحی (احکام و قوانین الهی)، مربوط به تمام مردم است و نه تنها اهل‌بیت. به این ترتیب، معنای آیه این است که خدای سبحان همواره و پیوسته اراده دارد که شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد؛ بدین طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل‌بیت ببرد و به جای آن، عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل‌هایتان باقی نماند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۳-۴۶۸).

آیا عصمت یک امتیاز است؟

مقام عصمت، يك حالت تقوای الهی‌ست که به امداد پروردگار در افراد معصوم ایجاد می‌شود؛ اما چنان نیست که آنان با وجود این حالت نتوانند گناه کنند؛ بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند؛ مانند طیب که به آثار سم علم دارد؛ اما توانایی خوردن آن را نیز داراست.

این تقوای الهی البته موهبت ویژه‌ای‌ست که به پیغمبران و امامان داده شده و نه به دیگران؛ ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به سبب مسئولیت سنگین رهبری به آنان داده است. بنابراین، امتیازی‌ست که بهره‌ی آن عاید همگان می‌شود، و این عین عدالت است؛ درست مانند امتیاز خاصی‌ست که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن‌ها بهره می‌گیرد. از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران و امامان امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیت‌شان نیز سنگین است، و يك ترك اولای آنان، معادل يك گناه بزرگ افراد عادی‌ست، و این، مشخص‌کننده‌ی خط عدالت است. بنابراین، این اراده‌ی تکوینی الهی، در حد يك مقتضی و نه علت تامه است، و در عین حال، نه موجب جبر است تا اختیار ایشان را سلب کند، و نه یک مزیت و افتخار است (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۵۴-۵۳). **کتاب‌های پیشنهادی و نشر در آن**

خداوند خواسته که رجس و پلیدی را تنها از اهل‌بیت پیامبر اعظم ﷺ دور کند و به آنان عصمت دهد. در این آیه‌ی شریف، دو انحصار به کار رفته است: انحصار اراده و خواست خدا در دور کردن پلیدی از اهل‌بیت ﷺ؛ انحصار این عصمت در اهل‌بیت ﷺ (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲). گرچه برخی مفسران، آیه را بر افراد دیگری از جمله همسران پیامبر نیز حمل کرده‌اند (رک: روح‌المعانی، ج ۲، ص ۱۶-۱۳)، مخاطب آیه، تنها خمسه‌ی طیبه (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ) هستند.

دلیل موجود بر اثبات این معنا

روایاتی در منابع شیعی و سنی در سبب نزول آیه آمده که می‌گویند:

۱- آیه‌ی شریف، در شأن رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ نازل شده است، و احدی در این فضیلت با آنان شرکت ندارد.

۲- آیه‌ی شریف، به‌تنهایی نازل شده و مربوط به آیات مختص به همسران پیامبر ﷺ نیست.

۳- کلمه‌ی «أهل‌البیت»، در عرف قرآن، اسم خاص است که هر جا ذکر شود، منظور از آن، این پنج تن هستند.

از جمله‌ی روایات مذکور است که ام‌سلمه (همسر پیامبر) نقل کرده که پیامبر ﷺ در خانه‌ی خود بود که فاطمه ﷺ پارچه‌ی حریری نزد آن حضرت آورد. پیامبر ﷺ فرمودند: «همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن.» آن‌ها را آورد. سپس غذا خوردند. بعد پیامبر ﷺ عیابی بر آن‌ها افکند و گفت: «خداوند، این‌ها اهل‌بیت من‌اند. پلیدی را از آن‌ها دور کن، و از هر آلودگی‌ای پاکشان کن.» در این هنگام، آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» نازل شد... من پرسیدم: آیا من هم با شما هستم، ای رسول خدا؟ فرمود: «تو بر خیر و نیکی هستی (اما در زمره‌ی این گروه نیستی).» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۱۱۰؛ شواهد‌التنزیل، ج ۲، ص ۳۱؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸).

عصمت آل عبا در پرتو اراده‌ی تکوینی الهی

کلمه‌ی رجس برای انسان، ادراکی نفسانی و اثری شعوری‌ست که از علاقه و وابستگی قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت پدید می‌آید. خدا می‌خواهد تمام انواع پلیدی‌ها و رذایل را از نفس معصومین ببرد؛ پلیدی‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد. این زایل کردن خباثت، با عصمت که صورت علمیه‌ای در نفس است که انسان را از هر عقیده و عمل باطلی



وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿٣٦﴾ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَ لِلْإِنْسَانِ لِيَسْئَلَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا إِذْ سَأَلْتَهُمْ لَئِن لَمْ نَكُنْ لَكُمْ رِجَالًا لَكُنْكُمْ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٧﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را واجب می‌کند، اختیاری در کار خویش برای خود قائل باشد، و هر کس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری شده است. ۳۶. (زمانی را یاد کن) که به آن شخص که خدا به او نعمت (ایمان) بخشیده بود و تو نیز به او نعمت (آزادی) داده بودی، گفتی: «همسرت را طلاق نده و خود را در از (خشم) خدا حفظ کن.»؛ و چیزی را در دلت پنهان می‌کردی که خدا آن را آشکار کرد و از (سرزنش) مردم می‌ترسیدی (که مبدا در ایمان دیگران تأثیر منفی بگذارد)؛ حال آن‌که خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی. پس هنگامی که زید به خواسته‌اش از او رسید (و دیگر به او احساس نیاز نمی‌کرد و طلاقش داد)، آن زن را به ازدواج تو درآوردیم تا مؤمنان در (ازدواج با) همسران (مطلقه‌ی) پسرخوانده‌هایشان در صورتی که (پسرخوانده‌ها) به خواسته‌شان

از همسران‌شان رسیده باشند (ودیگر به آنان احساس نیاز نکنند و طلاق‌شان داده باشند)، دچار هیچ مشکلی نشوند. (آری،) فرمان خدا همواره اجرا می‌شود. ۳۷. پیامبر در (استفاده از) آنچه خدا برایش حلال کرده، هیچ گناهی ندارد. قطعاً خداوند (این حقیقت را) در مورد پیامبرانی که پیش از این درگذشتند (نیز) سنت قرار داده است. (آری،) همواره فرمان خدا کاملاً سنجیده (و مناسب با احوال مکلفین) است. ۳۸. (پیامبران،) کسانی هستند که پیام‌های خدا را (به مردم) می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ کسی نمی‌ترسند. همین‌که خدا محاسبه‌گر باشد، کافی است. ۳۹. محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست (بنا بر این پسری ندارد تا شما پیامبر را به خاطر ازدواج با همسر پسرش، سرزنش کنید)؛ بلکه فرستاده‌ی خدا و پایان‌بخش (سلسله‌ی) پیامبران است. (آری،) خدا همه چیز را به‌خوبی می‌داند. ۴۰. ای مسلمانان، خدا را بسیار یاد کنید؛ ۴۱. و صبح و شام او را (از هر عیب و نقصی) منزه شمارید. ۴۲. او کسی است که به شما لطف و عنایت دارد، و فرشتگانش (نیز به شما لطف و عنایت دارند) تا شما را از تاریکی‌ها خارج کند و به نور برساند و همواره به مؤمنان مهربان است. ۴۳.

۳۶ - ۳۷. قضاء خداوند و رسولش ﷺ نافذ است

روح اسلام، تسلیم است؛ آن هم تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا. بدون شك استقلال فکری و روحی انسان اجازه نمی‌دهد که بی قید و شرط تسلیم کسی شود؛ چراکه او هم انسانی مثل خودش است و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد؛ اما هنگامی که کار به خداوند عالم و حکیم و پیامبری می‌رسد که از او سخن می‌گوید و به فرمان او گام بر می‌دارد، تسلیم مطلق بودن، دلیل بر گمراهی می‌شود؛ چراکه فرمانش کمترین خطا و اشتباهی ندارد، و از این گذشته، فرمان او، حافظ منافع خود انسان است، و چیزی نیست که نفعی به ذات پاک خداوند برساند (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۲۸).

مراد از قضاء الهی، قضاء تشریحی و گذاردن قانون است و نه قضاء تکوینی. پس مراد از قضاء خدا، حکم شرعی اوست که در هر موضوع مربوط به اعمال بندگان مقرر کرده، و بدان وسیله، در شئون آنان دخل و تصرف می‌کند، و البته این احکام را به وسیله‌ی یکی از فرستادگان خود بیان می‌کند. قضاء رسول او اما به معنای دوم قضاء (تصرف در شئون مردم) مربوط است؛ این که رسول او به سبب ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شئون بندگان دخل و تصرف کند؛ همچنان که امثال آیه‌ی «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.» (احزاب/۶)، از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام ﷺ قرار داده، خبر می‌دهد. به حکم آیه‌ی مذکور، قضاء رسول خدا ﷺ، قضاء خدا نیز هست؛ چون خدا، قرارداده‌ی ولایت برای رسول خویش است، و اوست که امر رسول را در بندگان نافذ کرده است.

سیاق جمله‌ی «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»، چون يك موضوع را هم مورد قضاء خدا و هم مورد قضاء رسول خدا ﷺ دانسته، شهادت می‌دهد که مراد از قضاء رسول، تصرف در شانی از شئون مردم است و نه جعل حکم تشریحی که مختص به خدای متعال است. آری، رسول خدا ﷺ، جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست؛ بلکه این شأن، مختص به خداست، و رسول او، تنها بیان‌کننده‌ی وحی اوست. بنابراین، معنای آیه این است: احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که خدا و رسول او در کاری از کارهای ایشان دخالت می‌کنند، خود را صاحب اختیار بدانند و چیزی را اختیار کنند که مخالف اختیار حکم خدا و رسول او باشد؛ بلکه بر همه‌ی آنان واجب است که پیرو خواست خدا و رسول باشند و از خواست خود صرف‌نظر

کنند. این آیه‌ی شریف، هر چند عمومیت دارد، مقدمه‌ای برای یک موضوع مهم تاریخی‌ست که در ادامه خواهد آمد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۴۸۰-۴۸۲).

ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با همسر مطلقه‌ی فرزندخوانده‌ی خود

زید بن حارثه که پیشتر برده‌ی رسول خدا ﷺ بود، توسط آن جناب آزاد شد، و ایشان او را به فرزندی گرفتند. این، انعامی بود که رسول خدا ﷺ به وی کردند. انعام دیگرشان این بود که دخترعمه‌ی خود - زینب دختر جحش - را به همسری او درآوردند. روزی اما او برای مشورت نزد رسول خدا ﷺ آمد تا اگر ایشان صلاح می‌دانند، او را طلاق دهد. رسول خدا ﷺ او را از این کار نهی کردند؛ ولی سرانجام زید همسرش را طلاق داد، و سپس رسول خدا ﷺ با او ازدواج کردند. این آیه برای بیان این قصه نازل شده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، صص ۱۲۴-۱۲۵).

پیامبر ﷺ نگران بودند که مردم او را به سبب این ازدواج سرزنش کنند، و ایمانشان تضعیف شود؛ اما خداوند به ایشان فرمود که در ترس از خدا، مردم را دخالت مده. مستقیماً از خدا بترس، و آنچه را که در دل پنهان کرده‌ای، که همان ترس باشد، از مردم پنهان مکن؛ چون خدا آن را آشکار می‌کند. این برای نصرت آن جناب در مقابل سرزنش و طعن طاعنان بود.

این خود شاهد خوبی‌ست بر این که خدای متعال بر پیامبر خود واجب کرده بوده که با همسر زید، پسرخوانده‌اش، ازدواج کند. بنابراین، این ازدواج، بیرون از اراده و اختیار رسول خدا ﷺ و البته برای این بوده که همه بدین وسیله بفهمند که همسر پسرخوانده، محرم انسان نیست. این که بعضی از مفسران گفته‌اند که رسول خدا ﷺ، عاشق زینب بود و عشق خود را پنهان می‌کرد، کلام صحیحی نیست (ر.ک: تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۶۱)؛ چراکه اولاً اثر سرشت و طبیعت انسان را بر تربیت الهی غالب دانسته‌اند، و ثانیاً در آن صورت، معنای عتاب الهی در مورد آن جناب این می‌شد که چرا عشقت را به زن مردم اظهار نکردی، و این از رسول خدا قبیح است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۴۸۳-۴۸۴).

از حضرت رضا (ع) در مورد مغایرت این داستان با عصمت پیامبر ﷺ سؤال شد. ایشان فرمود که با عصمت آن جناب منافات ندارد؛ چراکه پیامبر ﷺ، مطابق آنچه در گذشته گفته شد، از حکم الهی در مورد ازدواجش با زینب آگاه بود و آن را از مردم مخفی می‌کرد (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۴) / ب



تَحْيِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا
إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ وَلَا تَطْعِ الْكُفْرِينَ وَالْمُنْفِقِينَ
وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ
مِن قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا
فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا
أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ مِمَّا ءَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ
وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً
مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ
يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا
فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

در روزی که با خدا ملاقات می‌کنند، درود (او بر) ایشان، سلام (و اعلام امنیتی کامل) است، و (خدا) برای آنان پاداشی عالی آماده کرده است. ۴۴ ای پیامبر، ما تو را فرستادیم؛ در حالی که گواه (بر اعمال مردم) و بشارت‌دهنده و هشداردهنده‌ی (آنان) و دعوت‌کننده‌ی (ایشان) به سوی خدا - با اجازه‌ی او - و چراغی تابناک (برای مردم) هستی. ۴۵ و ۴۶ به مؤمنان بشارت ده که (علاوه بر پاداش اعمال‌شان)، از جانب خدا تفضلی بزرگ خواهند داشت. ۴۷ و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزار و اذیت آنان اعتنا نکن و بر خدا توکل کن. همین‌که کار (تو) به خداوند سپرده شود، کافی‌ست. ۴۸ ای مسلمانان، هنگامی که با زنان مؤمن ازدواج می‌کنید، آنگاه پیش از آمیزش با آنان، ایشان را طلاق می‌دهید، از جهت شما هیچ‌گونه عده‌ای بر عهده‌ی آنان نیست که حسابش

را نگه دارید، و (با هدیه‌ای شایسته) آنان را بهره‌مند کنید و به نیکویی رهایشان کنید. ۴۹ ای پیامبر، ما (آن) همسرانت را که مهریه‌شان را پرداخته‌ای، برایت حلال کرده‌ایم، و (نیز) کنیزانت را که خدا (از کافران به غنیمت گرفت و) در اختیار تو قرار داد، و دخترعموها و دخترعمه‌ها و دختردایی‌ها و دخترخاله‌هایت را که همراه تو هجرت کرده‌اند و (همچنین) زن مسلمانی را که بخواهد خودش را (بدون مهریه) به پیامبر ببخشد و پیامبر (نیز) خواستار ازدواج با او باشد، (بر تو حلال کردیم. البته این) در حالی‌ست) که (مورد آخر)، مخصوص توست، نه مسلمانان (دیگر). ما آنچه را که در باره‌ی همسران و کنیزان آنان، برایشان واجب کرده‌ایم، به‌خوبی می‌دانیم. (این احکام را مقرر کردیم) تا هیچ‌گونه مشکلی (برای برقراری ارتباط با قبایل دیگر و ترویج دین الهی) نداشته باشی. (آری)، خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵۰

وجود پیامبر، همچون خورشید تابانی است که ظلمت های جهل و شرک و کفر را از افق آسمان روح انسان ها می زداید؛ ولی نابینایان از این نورانیت بی بهره اند (تفسیر نمونه، ج ۱۷، صص ۳۶۴-۳۶۵).

برخی از وظایف رسول خدا ﷺ

۱. **تبشیر به فضل خداوند:** تبشیر پیامبر ﷺ، تنها به پاداش اعمال نیک مؤمنان محدود نمی شود؛ بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آن ها می بخشد که موازنه ی میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند. فضل، به معنای عطا کردن بدون استحقاق گیرنده است. در قرآن آمده است: «هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد.» (انعام/۱۶). این پاداش گاه هفتصد برابر و گاهی بیش از هزاران برابر (بقره/۲۶۱) آمده، همچنین در قرآن می خوانیم: «هر چه بخواهند، در آنجا برای آن ها هست، و نزد ما نعمت های بیشتری است.» (ق/۳۵)؛ چنان که «هیچ کس نمی داند چه پاداش هایی که موجب روشنایی چشم هاست، برای او پنهان داشته شده است.» (سجده/۱۷). در این آیات بیان شده که او آن قدر ثواب می دهد، که قدری از آن، در مقابل عمل قرار می گیرد، و بیشترش در مقابل عملی قرار نمی گیرد، و این همان فضل است.

۲ و ۳. **اطاعت نکردن از کفار و منافقان:** بدون شک رسول خدا ﷺ هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشته است؛ اما نکته ی اساسی این است که رهبران الهی گمان مبرند که تن دادن به تهدیدها یا تطمیع های دشمنان و سازش با آن ها، راه وصول به فتح و ظفر است؛ بلکه نتیجه اش خنثی و عقیم شدن تلاش ها و مجاهدات است. تاریخ، گواه چنین پیشنهادهایی از طرف مشرکان و منافقان به پیامبر ﷺ و نپذیرفتن ایشان بوده است؛ که اگر پیامبر ﷺ در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمش به خرج می داد، پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاش ها هرگز به نتیجه نمی رسید.

۴ و ۵. **رها کردن آزارها و توکل بر خدا:** «اذی»، به معنی هر گونه ضرر دنیوی یا اخروی است که به جان یا جسم یا وابستگی یک موجود زنده برسد (مفردات، ص ۷۱). تاریخ می گوید که پیامبر ﷺ و مؤمنان نخستین، همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی کردند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند و سرانجام نیز در اهداف خود پیروز شدند. سبب این مقاومت و پیروزی نیز توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود؛ یعنی پیامبر ﷺ خود را در دفع آزار آنان مستقل نداند؛ بلکه خدا را وکیل خود در این دفع شناسد و بداند که خدا برای وکالت کافیست؛ خدایی که همه ی مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است. آری، کافیست که چنین خدایی، پشتیبان و پناهگاه انسان باشد (تفسیر نمونه، ج ۱۷، صص ۳۶۴-۳۷۰).

۴۵- ۴۸. برخی از صفات و وظایف رسول خدا ﷺ

در این آیات شریف، خداوند برخی از صفات و وظایف رسولش را بیان فرموده است.

برخی از صفات پیامبر ﷺ

۱. **شاهد بودن:** رسول خدا ﷺ در دنیا شاهد بر اعمال امت است (توبه/۱۰۵)، و آنچه امت می کنند، او تحمل کرده (شهادت تحمل)، روز قیامت، آن را ادا می کند (شهادت تأدیه). بعد از او، امامان، شاهد امت هستند، و آن جناب، شاهد شاهدان است (نساء/۴۱). از سوی سوم، وجود ایشان، با اوصاف و اخلاقیات و با برنامه های سازنده و سوابق درخشان شان، شاهد و گواه بر حقانیت مکتب، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۲).

۲ و ۳. **مبشر و نذیر بودن:** معنای مبشر و نذیر بودن ایشان این است که مؤمنان مطیع خدا و رسول را به ثواب خدا و بهشت بشارت می دهد و کفار عاصی را از عذاب خدا و آتش او می ترساند. بشارت و انداز، همه جا باید توأم با هم و متعادل با یکدیگر باشند؛ چراکه نیمی از وجود انسان را علاقه به جلب منفعت، و نیم دیگر را دفع مضرت تشکیل می دهد. بشارت، انگیزه بخش نیم اول است، و انداز، انگیزه بخش نیم آخر، و کسانی که در برنامه های خود تنها روی یک قسمت تکیه می کنند، انسان را به درستی نشناخته اند و به انگیزه های حرکت او توجه نکرده اند (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۲۵).

۴. **دعوت کننده بودن به سوی خدا:** دعوت آن جناب به سوی خدا، همان دعوت مردم به سوی ایمان به خدای یگانه است که لازمه ی آن، ایمان به دین خداست، و اگر دعوت آن جناب به اذن خدا مقید شده، برای اشاره به موضوع بعثت و نبوت او بوده است.

۵. **سراج منیر بودن:** یعنی خداوند آن جناب را طوری قرار داده که مردم به وسیله ی ایشان به سعادت خود و به راه نجاتشان از ظلمت های شقاوت و گمراهی هدایت شوند (ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۴). بنابراین، برخی (ر.ک: روح المعانی، ج ۲۲، ص ۴۶) که مراد از سراج منیر را قرآن دانسته و پیامبر ﷺ را صاحب آن معرفی کرده اند، بیهوده خود را به زحمت انداخته اند.

ترتیب و مقام های پیامبر ﷺ در آیات شریف نیز اهمیت دارد: ۱- مقام شهود که با حدوث نبوت ایشان مسلم می شود؛ ۲- برنامه های تبشیری و اندازی ایشان؛ ۳- دعوت دل های آماده به سوی خدا و با اذن خدا؛ ۴- معجزات و دلایل حقانیت ایشان (چراغ روشنی که خودش گواه خویش است).

﴿ تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَايَتِ
مَنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ
وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾ لَا يَجِلُّ لَكَ
النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ مِنْهُنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْبَجَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا
﴿٥٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ
يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرٍ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ
فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ
ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَىٰ النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيَ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيَ
مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ
لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ
مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِنْ
تُبَدَّوْا شَيْئًا أَوْ تَخَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

هر يك از آنان را که بخواهی، می‌توانی از خودت دور کنی، و هر يك را که بخواهی، می‌توانی در کنار خویش جای دهی، و اگر از کسانی که کناره گرفته بودی، برخی را (دوباره) بطلبی، گناهی نکرده‌ای. این (حکم) برای این که چشمان‌شان روشن شود و اندوه نخورند و همگی به آنچه به ایشان داده‌ای، راضی شوند، نزدیک‌تر است. خدا می‌داند در دل‌هایشان چه می‌گذرد و همواره خدا بسیار دانا و بردبار است. ۵۱. از این پس، (ازدواج با) زنان (دیگر)، برایت حلال نیست و جایز نیست که همسرانی (دیگر) را جایگزین همسران کنونی‌ات کنی؛ هرچند حُسن و جمال آنان، تو را به شگفتی آورد. ولی کنیزانت حلال هستند. خداوند همواره مراقب و نگهبان همه چیز است. ۵۲. ای مسلمانان، جز در حالی که برای (میل کردن) غذایی دعوت شده‌اید و (برای ورود) به شما اجازه داده شده، وارد

خانه‌های پیامبر نشوید؛ (البته باز هم) بدون این‌که (پیش از موعد حاضر شوید و) منتظر پخته شدن و رسیدن غذا بمانید؛ بلکه همان زمان که دعوت شده‌اید، وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید، پراکنده شوید؛ نه این‌که (پس از غذا) سرگرم صحبتی شوید؛ که این (رفتار)، پیامبر را آزار می‌دهد. (او می‌خواهد به کارهای خود مشغول شود) و از شما خجالت می‌کشد (که این خواسته را به زبان بیاورد)؛ و خدا از (گفتن) حق شرم نمی‌کند. و هنگامی که چیزی از همسران پیامبر می‌خواهید، از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل‌های شما و دل‌های آنان، پاکیزه‌تر است. و شما حق ندارید پیامبر را بیازارید و هرگز حق ندارید پس از او با همسرانش ازدواج کنید. این کار نزد خدا (گناهی) بزرگ است. ۵۳. اگر چیزی را آشکار یا آن را پنهان کنید، (در هر حال)، خدا همواره همه چیز را به‌خوبی می‌داند. ۵۴.

۵۱- ۵۳. احکامی در مورد تعامل پیامبر ﷺ با همسران

خود و مردم

۱. عنایت خداوند به رسولش در اختیار همسر یا مرآوده با وی در باره‌ی آیه، پنج تفسیر شده است (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۱۵۶-۱۵۷)؛ که دو تفسیر مهم ذکر می‌شود:

الف. معنای جمله این است که اگر خواستی یکی از زنانی را که خود را به تو بخشیده، بعد از آن که رد کردی، دوباره بپذیری، منعی بر تو نیست و می‌توانی بپذیری؛ نه گناهی دارد و نه سرزنش می‌شوی؛ ب. ممکن هم هست که این جمله، اشاره‌ای به مسئله‌ی تقسیم بین همسران باشد، و این که آن جناب می‌تواند اصلاً خود را در بین همسرانش تقسیم نکند و مقید نباشد که هر شب به خانه‌ی یکی برود؛ و به فرض هم که تقسیم کرد، می‌تواند این تقسیم را به هم بزند؛ یا نوبت کسی را که مؤخر است، مقدم، یا مقدم را مؤخر کند؛ یا این که اصلاً با یکی از همسران متارکه کند و قسمتی به او ندهد؛ یا اگر متارکه کرده، دوباره او را به خود نزدیک کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۴). امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است: «هر کس را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقب زد، تزویج نکرد، و هر کس را که نزد خود خواند، نکاح کرد.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۱۵۷).

۲. حکمی در مورد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی؛ هرچند جمال آنان، مورد توجه تو واقع شود؛ مگر آنهایی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند، ناظر و مراقب بر همه چیز است. پس معنای آیه، این است که بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن؛ یا این است که بعد از آن که همسرانت را طبق فرمان الهی آمده در آیات گذشته، میان زندگی ساده در خانه‌ی تو یا جدا شدن از خود مخیر کردی، و آنان با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آن‌ها نباید با زن دیگری ازدواج کنی، و نیز نمی‌توانی بعضی از آن‌ها را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی. به تعبیر دیگر، نه بر شمار آنان بیفزای، و نه افراد موجود را عوض کن؛ شاید این دستور برای حق‌شناسی از ایشان بود.

طبق شواهد تاریخی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ناحیه‌ی افراد و قبایل گوناگون زیر فشار بود که از آن‌ها همسر بگیرد، و هر یک از قبایل مسلمان افتخار می‌کردند که زنی از آن‌ها به همسری

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آید؛ حتی بعضی از زنان، بدون هیچ‌گونه مهریه حاضر بودند خود را به عنوان هبه در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قیدوشرطی با ایشان ازدواج کنند. البته پیوند زناشویی با این قبایل و اقوام، تا حدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل‌گشا بود؛ ولی طبیعی‌ست که اگر از حد بگذرد، خود مشکل‌آفرین می‌شود، و هر قوم و قبیله‌ای چنین انتظاری را دارد، و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخواهد به انتظارات همه‌ی آن‌ها پاسخ گوید، ددرسه‌های فراوانی ایجاد می‌شود. پس خداوند حکیم با قانونی محکم جلوی این کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد یا تبدیل زنان موجود نهی فرمود. مجاز ماندن ازدواج با کنیز اما برای این بود که مشکل و گرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ناحیه‌ی زنان آزاد بود. از این رو ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود؛ هرچند - طبق گواهی تاریخ - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این استثنا نیز استفاده نکردند (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۱-۳۹۲).

۳. مهمانان، بهوش باشید

خداوند به انسان‌ها می‌فرماید: هنگامی که به طعام دعوت می‌شوید، باید وقت‌شناس باشید و مزاحمت بی‌موقع برای صاحب‌خانه فراهم نکنید؛ یعنی «هنگامی که دعوت شدید، وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید، پراکنده شوید». پس نه بی‌موقع به خانه‌ای که دعوت شده‌اید، وارد شوید، نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا، برای مدتی طولانی درنگ کنید. بدیهی‌ست که تخلف از این امور، موجب زحمت و ددرسر برای میزبان می‌شود و با اصول اخلاقی سازگار نیست. البته خداوند بر این حکم در مورد حضور در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید ویژه می‌کند و می‌فرماید: «پس از صرف غذا، مجلس انس و گفت‌وگو در خانه‌ی پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید.» چراکه بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، کانون ایفای بزرگ‌ترین رسالت‌های الهی‌ست، و نباید امور مزاحم، وقت او را اشغال کند. سپس علت این حکم را چنین بیان می‌کند: «این کار، پیامبر را آزار می‌داد؛ اما او از شما شرم می‌کرد؛ ولی خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند و ابا ندارد.» البته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از بیان حق در مواردی که جنبه‌ی شخصی و خصوصی نداشت، هیچ ابا نمی‌کرد؛ ولی بیان حق شخصی از ناحیه‌ی خود شخص، زیبا نیست. پیام آیه نیز مبتنی بر همین شیوه است؛ چراکه اصول اخلاقی ایجاب می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خود دفاع نکند؛ بلکه خداوند از او دفاع کند (همان، ص ۳۹۹-۴۰۰) ب/



گناهی بر زنانِ (پیامبر) در مورد (ترک) حجاب در برابرِ پدران، پسران، برادران، پسران برادر، پسران خواهر، زنان (هم‌کیش) و بردگان‌شان نیست، و (ای زنان پیامبر)، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید؛ که خدا و همواره بر همه چیز گواه است. ۵۵ خدا و فرشتگانش، بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای مسلمانان، (شما هم) بر او درود فرستید و کاملاً تسلیم (فرمان او) شوید. ۵۶ خداوند، کسانی را که او و پیامبرش را می‌آزارند، در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده است. ۵۷ و کسانی که مردان و زنان مؤمن را به سبب کاری که نکرده‌اند، می‌آزارند، قطعاً (بار) تهمتِ (ناروا) و گناهی آشکار را بر دوش کشیده‌اند. ۵۸ ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روسری‌های بلند خود را بر خویش بپفکنند. این (کار)

لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِیْ ءَابَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَکَتْ أَیْمُنُهُنَّ وَاتَّقِیْنَ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدًا ﴿۵۵﴾ إِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓأَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیْمًا ﴿۵۶﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا ﴿۵۷﴾ وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اٰكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِیْنًا ﴿۵۸﴾ یٰٓأَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لَّا زَواجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِیْنَ یُدْنِیْنَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنٰی اَنْ یُّعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذِیْنَ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا ﴿۵۹﴾ لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْمُنٰفِقُوْنَ وَالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُوْنَ فِی الْمَدِیْنَةِ لَنُعْرِیْبَنَّكَ بِهِنَّ نَسًّا لَّیْجَاوِرُوْنَكَ فِیْهَا اِلَّا قَلِیْلًا ﴿۶۰﴾ مَلْعُوْنِیْنَ اَیْمًا تُقْفُوْا اُخِدُوْا وُقْتِلُوْا قَتِیْلًا ﴿۶۱﴾ سُنَّةَ اللّٰهِ فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَاَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا ﴿۶۲﴾

برای این‌که (به عفت و وقار) شناخته شوند و مورد آزار (افراد هرزه) قرار نگیرند، مناسب‌تر است. همواره خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵۹ اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و شایعه‌پراکنان در مدینه، (از کارهایشان) دست برندارند، قطعاً تو را برضد آنان بر می‌انگیزیم. آنگاه فقط مدت کوتاهی در کنار تو (زنده) خواهند ماند؛ ۶۰ در حالی که لعنت شده‌اند. هر جا یافته شوند، دستگیر و به شدت کشته خواهند شد. ۶۱ قطعاً خداوند (این حکم را) در مورد کسانی که پیش از این درگذشتند (نیز) سنت قرار داده است، و هیچ تغییری برای سنت خدا نخواهی یافت. ۶۲

۵۹ - ۶۲. امر زنان به حجاب و نهی بیمارداران از مزاحمت نوامیس

خداوند برای امحای مفاصد اجتماعی و اخلاقی در جامعه همیشه دو طرف را در نظر می‌گیرد: از طرفی به زنان بایمان دستور می‌دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده‌جویان بگیرند، و از طرف دیگر با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم‌نظیر است، به منافقان و مزاحمان و شایعه‌پراکنان می‌تازد.

حجاب؛ نشانه‌ی حیا و عفت

در قسمت اول می‌خوانیم: «ای پیامبر، به همسران و دختران و زنان مؤمنین بگو که روسری‌های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و آزار نینند.» در تفسیر قمی ذیل آیه‌ی شریف نقل شده است: سبب نزول این آیه این بود که زنان از خانه بیرون می‌رفتند تا به مسجد بروند و دنبال رسول خدا ﷺ نماز بخوانند، و چون شب می‌شد و زنان برای نماز مغرب و عشا بیرون می‌آمدند، جوانان سر راه آنان می‌نشستند و متعرض ایشان می‌شدند. پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶).

کلمه‌ی «جلایب» جمع جلاب است، و آن، جامه‌ای سرتاسری است که تمامی بدن را می‌پوشاند؛ یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ستر می‌شود (مفردات، ص ۱۹۹). به نظر می‌رسد اما که منظور، پوششی باشد که از روسری بزرگ‌تر و از چادر کوچک‌تر است (لسان‌العرب، ج ۱، ص ۲۷۲)، و خداوند از زنان می‌خواهد آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد.

البته پوشاندن همه‌ی بدن، برای این‌که زنان، اهل عفت و حجاب و صلاح و سداد شناخته شوند، بهتر است. در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند؛ یعنی اهل فسق و فجور، متعرض آنان نمی‌شوند. بعضی از مفسران، در معنای آن گفته‌اند: این پوشیدگی، نزدیک‌تر بودن ایشان به مسلمان بودن و آزاد بودن را می‌شناساند؛ چون زنان غیر مسلمان و نیز کنیزان، در آن دوره حجاب نداشتند، و حجاب، علامت زنان مسلمان بود، و در نتیجه، کسی متعرض آنان نمی‌شد، و حتی کسی نمی‌پنداشت که ایشان کنیز یا غیر مسلمان یا از ملت یهود و نصاری هستند؛ لیکن معنای اول به ذهن نزدیک‌تر است (تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۶۰).

تهدید شدید خداوند نسبت به مزاحمان نوامیس

سه گروه و جریان در مدینه مشغول خراب‌کاری بودند و هر یک به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می‌کردند: ۱. منافقین که با توطئه‌های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می‌کوشیدند؛

۲. اراذل و اوباش هوس‌باز و شهوت‌رانی که قرآن از آن‌ها تعبیر به بیمارداران کرده و مصداق آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی احزاب هستند؛ ۳. کسانی که با پخش شایعات در مدینه، به‌ویژه هنگامی که پیامبر ﷺ و ارتش اسلام به غزوات می‌رفتند، روحیه‌ی بازماندگان را تضعیف می‌کردند و خربهای دروغین از شکست پیامبر ﷺ و مؤمنین می‌دادند. قرآن، هر سه گروه را به شدت تهدید کرده است (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۰).

خداوند به رسولش می‌فرماید: سوگند می‌خورم که اگر بیمارداران (و دو طایفه‌ی دیگر نام‌برده‌شده در آیه) دست از فسادانگیزی بردارند، تو را مأمور می‌کنیم که برضدشان قیام کنی و نگذاری که در مدینه در جوارت زندگی کنند؛ بلکه از این شهر بیرونشان کنی، و جز مدتی کم مهلتشان ندهی، و منظور از این مدت کم، فاصله‌ی بین مأمور شدن و به انجام رساندن مأموریت است؛ در حالی که این طایفه هر جا که یافت شوند، ملعون باشند و خونشان برای همه‌ی مسلمانان هدر باشد. این عذاب و نکالی که به مزاحمان نوامیس و آن دو طایفه‌ی دیگر وعده دادیم و گفتیم که تبعیدشان می‌کنیم و خونشان را هدر می‌کنیم، سنتی از خداست که در امت‌های پیشین نیز جاری کرده. هر وقت قومی به راه فسادانگیزی و ایجاد فتنه افتادند و خواستند برای استفاده‌های نامشروع، در بین مردم اضطراب افکنند تا در طغیان و سرکشی بی‌مانع باشند، ما آنان را به همین طریق گرفتیم، و تو هرگز دگرگونی در سنت خدا نخواهی یافت. پس در شما امت همان جاری می‌شود که در امت‌های قبل از شما جاری شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۱۰-۵۱۱). از این رو پس از سلب مصونیت از این «توطئه‌گران، بیمارداران و شایعه‌سازان»، و حکم اخراج آن‌ها از مدینه، چه آنجا بمانند و چه بیرون روند، از دست مسلمانان شجاع و جان‌بر کف در امان نخواهند بود!

این حکم، مانند سایر احکام اسلامی، به زمان و مکان و اشخاصی اختصاص ندارد. بنابراین اگر انحرافی در جامعه به صورت جریان درآمد، می‌توان به اذن ولی امر مسلمین، مردم را برای درهم کوبیدن ریشه‌های فساد بسیج کرد.

پیش‌گیری دوطرفه

مفاصد اجتماعی چون غالباً تک‌علتی نیستند، مبارزه با آن‌ها را باید از همه‌ی جوانب شروع کرد؛ چنان‌که در این آیات شریف نیز برای جلوگیری از مزاحمت‌های افراد هرزه، نخست به زنان بایمان دستور می‌دهد که بهانه‌ای به دست آن‌ها ندهند؛ سپس مزاحمان را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می‌نشانند. این برنامه‌ای است برای همیشه و همگان که هم دوست را باید اصلاح کرد و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانند (تفسیر

نمونه، ج ۱۷، صص ۴۳۳-۴۳۴). / ب



يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ
وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلْيَةً
وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيِّنَا
أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا
وَكَبِرَاءَنَا فَاضْلَمْنَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا إِنَّا أَتَيْنَا مِنْهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ
وَالْعَنَمُ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ
لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

مردم در باره‌ی (زمان برپایی) قیامت از تو می‌پرسند. بگو: آگاهی از آن فقط نزد خداست. تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد! ۶۳! خداوند، کافران را از رحمت خویش دور ساخته و آتشی شعله‌ور برایشان آماده کرده است؛ ۶۴ که همیشه در آن خواهند ماند (و) هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت؛ ۶۵ روزی که صورت‌هایشان در آتش زیر و رو می‌شود؛ در حالی که می‌گویند: «ای کاش از خدا و پیامبر اطاعت کرده بودیم.» ۶۶ می‌گویند: «پروردگارا، ما از سران و بزرگ‌ترهایمان اطاعت کردیم، و بدین ترتیب، آنان ما را گمراه کردند؛ ۶۷ پروردگارا، به آنان چندین برابر از عذاب بده و آنان را از رحمت خود بسیار دور کن.» ۶۸ ای مسلمانان، مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، آنگاه خدا او را از سخن (زشت) آنان، پاک و مبرا کرد؛ و او نزد خدا آبرومند بود. ۶۹.

ای مسلمانان، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید و سخنی درست و سنجیده بگویید؛ ۷۰ تا (خدا) کارهایتان را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد. (آری،) هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند، قطعاً نجات پیدا کرده و به پیروزی بزرگی دست یافته است. ۷۱ ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. پس (آنها،) توان به دوش کشیدن آن را نداشتند (و) از به عهده گرفتن آن سر باز زدند و از (پذیرش) آن ترسیدند؛ و انسان، آن (بار) را به دوش کشید. او همواره بسیار ستم‌کار و نادان است. ۷۲ فرجام (به دوش کشیدن آن امانت،) این خواهد شد که خدا، مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب می‌کند و به زنان و مردان مؤمن، لطف و عنایت می‌کند. همواره خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۷۳.

کار بیندیشد؟

ظلم و جهول بودن انسان، هرچند که عیب و ملاک ملامت و عتاب و خرده‌گیری‌ست، توجیه‌کننده‌ی حمل امانت و ولایت الهی نیز هست؛ برای این‌که کسی به ظلم و جهل متصف می‌شود که شأنش این است که به عدل و علم متصف باشد؛ وگرنه چرا به کوه و آسمان و زمین، ظالم و جاهل نمی‌گویند؛ چون این‌ها به عدالت و علم متصف نمی‌شوند (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۳۶)؛ برخلاف انسان که به سبب این‌که شأن و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلم و جهول نیز هست.

امانت مذکور در آیه که ولایت الهی و نیز کمال صفت عبودیت است، وقتی به دست می‌آید که حامل آن، به خدا عالم و مؤمن بوده و نیز عمل صالح را که وجه دیگر عدالت است، داشته باشد. کسی که به این دو صفت متصف شود، یعنی ممکن باشد که او را عالم و عادل بنامیم، قهراً ممکن است جاهل و ظالم هم نامیده شود، و چون علم و عدالت انسان، موهبتی خداداد است، اما خود او فی حد نفسه جاهل و ظالم است، پس همین اتصاف ذاتی‌اش به ظلم و جهل، مجوز این شده که امانت الهی را حمل کند و در حقش گفته شود: انسان، بار این امانت را به دوش کشید؛ چون ظلم و جهول بود.

پس معنای آیه این است که ما ولایت الهی و استکمال به حقایق دین حق (چه علم به آن حقایق، و چه عمل بدان‌ها) را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم. معنای عرضه کردن این است که ما یک یک موجودات را با آن سنجیدیم و قیاس کردیم و دریافتیم که هیچ‌یک جز انسان، استعداد پذیرفتن آن را ندارند. به معنای دقیق‌تر، انسان، به خودی خود، علم و عدالت را نداشت؛ ولی این قابلیت را داشت که خدا آن دو را به وی اضافه کند، و در نتیجه، از حضيض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم ارتقا پیدا کند.

موضع انسان‌ها در برابر امانت الهی

عاقبت این حمل این است که خداوند، منافقان (که اظهار صلاح و امانت کرده‌اند) و مشرکان را عذاب، و بر مؤمنان توبه می‌کند. توبه‌ی خدا، رجوع و بازگشت رحمت‌آمیز او به بندگان خود است. پس او متولی امورشان می‌شود و ایشان را به سوی خود هدایت می‌کند و ظلم و جهلشان را می‌پوشاند، و به جای ظلم و جهل، آنان را به زیور علم نافع و عمل صالح می‌آراید؛ که او آرمزنده و رحیم است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۴ = ۵۲۹). / ب

۷۲ - ۷۳. ماهیت امانت الهی چیست؟

در مورد ماهیت امانت الهی این موارد طرح شده است: تکلیف؛ عقل؛ قول «لا اله الا الله»؛ اعضای بدن؛ امانت مردم و وفای به عهد با ایشان (روح‌المعانی، ج ۲۲، ص ۹۷-۹۹)؛ معرفت خدا (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۷۳)؛ و ...؛ لکن از جمله «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ...» بر می‌آید که امانت مذکور در آیه، چیزی‌ست که نفاق و شرک و ایمان، هر سه بر حمل آن امانت مترتب می‌شود (یعنی در حمل آن امانت، بعضی برخوردار از نفاق، برخی شرک و گروهی ایمان خواهند بود). در نتیجه، حاملان آن امانت، به سه طایفه تقسیم می‌شوند؛ چون کیفیت حمل آنان مختلف است. از اینجا ناگزیرانه می‌فهمیم که امانت مذکور، امری مربوط به دین حق است که دارنده‌ی آن، متصف به ایمان، فاقد آن، متصف به شرک، و کسی که ادعای داشتن آن را می‌کند ولی آن را ندارد، متصف به نفاق می‌شود.

مراد از امانت مزبور، کمالی‌ست که از ناحیه‌ی داشتن اعتقادات حق، و نیز داشتن اعمال صالح، و سلوک طریق کمال حاصل شود تا این‌که از حضيض ماده به اوج اخلاص ارتقا پیدا کند، و خداوند، انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند. این است آن احتمالی که می‌تواند مراد از امانت باشد؛ چون در این کمال، هیچ موجودی - نه آسمان، نه زمین، و نه غیر این دو - شریک انسان نیست. از سوی دیگر، تنها خدا متولی امور چنین کسی‌ست، و جز ولایت الهی، هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد؛ چون خدا او را برای خود خالص کرده است. انسان نیز این ولایت را پذیرفته؛ زیرا در او استعداد و صلاحیت قبول آن هست؛ ولی در آسمان‌ها و زمین نیست. البته انسان ظلم و جهول، نه از حمل آن امتناع ورزید و نه از سنگینی آن و خطر عظیمش اشفاق کرد و به هراس افتاد؛ بلکه با همه‌ی سنگینی و خطرناکی‌اش قبولش کرد، و این سبب شد که انسان که یک حقیقت و نوع هست، به سه قسم منافق و مشرک و مؤمن منقسم شود، و آسمان و زمین و کوه‌ها، دارای این سه قسم نشوند؛ بلکه همه مطیع و مؤمن باشند.

انسان چگونه این امانت را پذیرفت؟

چرا خداوند حکیم و علیم، چنین بار سنگینی را که حملش از قدرت آسمان‌ها و زمین بیرون است، بر انسان ظلم و جهول حمل کرد؛ با این‌که می‌دانست که این دو خصوصیت، او را مغرور و غافل کرده و به او مهلت نمی‌دهد که به عواقب این



سُورَةُ السَّبْأِ ﴿٥٤﴾ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١﴾ يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يُعْزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ ﴿٥﴾ وَيَرَى الَّذِينَ اتُّبِعُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نُنَادِكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يَبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مَرَّاقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

سورہی سبأ (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان
سپاس و ستایش برای خداست؛ همو که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط برای اوست، و در آخرت (نیز) سپاس و ستایش، ویژهی اوست، و فقط او حکیم و آگاه است. ۱ (خدا) از آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آسمان بالا می‌رود، آگاه است، و فقط او مهربان و بسیار آمرزنده است. ۲ کافران گفتند: «قیامت سراغ ما نخواهد آمد.» بگو: چرا؛ سوگند به پروردگام - (همو) که از غیب آگاه است - بی‌گمان سراغتان خواهد آمد. نه در آسمانها و نه در زمین، به اندازهی ذره‌ای از او پنهان نیست، و (چیزی) کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از این (وجود ندارد)، مگر این‌که در نوشته‌ای آشکار (ثبت شده)

است؛ ۳ تا به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پاداش دهد. آنان، آمرزشی (بزرگ) و رزق و روزی‌ای عالی دارند. ۴ و کسانی که در (رد) آیات و نشانه‌های ما می‌کوشند، در حالی که به خیال خود می‌خواهند (ما را) عاجز کنند، آنان عذابی دردناک خواهند داشت؛ عذابی بسیار سخت. ۵ کسانی که به آنان علم داده شده، می‌دانند که قطعاً آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق است و به راه (خدای) شکست‌ناپذیر و شایسته‌ی ستایش هدایت می‌کند. ۶ کافران گفتند: «آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد که چون کاملاً متلاشی شدید، قطعاً (دوباره) در آفرینشی جدید، (ظاهر) خواهید شد؟» ۷

۶ - ۷. از پشت سر انداختن معارف وحیانی تا انکار معاد جسمانی

پیداست کسی که هم قدرتمند است و هم شایسته‌ی حمد و ستایش، هم عالم و آگاه است و هم رحیم و مهربان، راه او، مطمئن‌ترین راه‌ها و مستقیم‌ترین طریق‌هاست، و آن‌ها که به راه او می‌روند، خود را به سرچشمه‌ی قدرت و هرگونه اوصاف حمیده نزدیک می‌کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۰-۲۱).

نداشتن علم، به انکار معاد می‌انجامد

کفار از در تمسخر به یکدیگر می‌گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه‌ای قرار گرفت (یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد)، بار دیگر به آفرینش تازه‌ای باز می‌گردید؟

این جمله، استفهامی از سر تعجب است؛ چون در نظر کفار، زنده شدن اجساد بعد از فنا و پوسیدن، امری عجیب بوده است؛ آن قدر که به نظرشان هیچ عاقلی نباید به خود اجازه بدهد که چنین سخنی بگوید؛ مگر این که بخواهد مردم را دچار اشتباه و ضلالت کند و منافع آنان را به چنگ آورد، و اگر چنین منظوری در کار نباشد، چطور یک فرد عاقل، نکته‌ای به این روشنی را نمی‌فهمد و نمی‌داند که بدن پوسیده دوباره زنده نمی‌شود؟ چون مسئله در نظرشان محال می‌نمود، امر رسول خدا ﷺ را که مدعی قیامت بوده، دایر بین دو چیز دانستند: افترا بستن به خدا یا دیوانگی. آنگاه از یکدیگر پرسیدند: به نظر شما، این مرد، کدام یک از این دو انحراف را دارد: آیا به خدا افترا می‌بندد تا به اغراض خود برسد؛ یا دیوانه است؟ آیا به نظر شما، این مرد عاقل است و با علم و عمد به خدا افترا می‌بندد و دم از بعثت و قیامت می‌زند؛ یا به نوعی جنون مبتلا شده، و آنچه می‌گوید، بدون فکر و اندیشه است؟! (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۴۱-۵۴۰).

احتمال دیگر که کفار بر انکار معاد اصرار می‌نمودند، دو علت ممکن است داشته باشد: ۱. چنین می‌پنداشتند که معادی که پیامبر ﷺ اسلام طرح می‌کند (معاد جسمانی)، موضوعی آسیب‌پذیر است که می‌توانستند توده‌ی مردم را به آن بدبین، و آن را نیز به آسانی نفی کنند؛ ۲. اعتقاد به معاد یا حتی قبول احتمالی آن، در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می‌کند و او را به اندیشه و جست‌وجو در حق وادار می‌کند. این برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می‌شد. برای همین اصرار داشتند که به هر طریقی که شده، فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند؛ در حالی که نمی‌دانستند که همان خدایی که خلقت اولشان را رقم زده، خلقت جدیدشان را نیز سامان خواهد داد (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۱-۲۲). / ب

مراد از کسانی که به ایشان علم داده شده، کسانی هستند که عالم بالله (وحدانیت خدا) و عالم به آیات اویند. برخی، ایشان را اصحاب حضرت محمد ﷺ، بعضی، آنان را مؤمنان اهل کتاب؛ و گروهی، ایشان را کسانی می‌دانند که علم و معرفت دین دارند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۲۱۳). عده‌ای نیز آیه را به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه تفسیر کرده‌اند (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۸) که مصداق اتم و اکمل آیه است.

در حالی که کفار، قیامت را از روی جهل انکار می‌کنند، علمای بالله و به آیات او می‌بینند و می‌دانند که این قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ که از قیامت خبر می‌دهد، حق است و به سوی صراط کسی هدایت می‌کند که بزرگ‌تر از آن است که کسی بر خواسته‌ی او غلبه کند؛ صراط کسی که محمود است و برای تمامی افعالش سزاوار حمد و ثنات است؛ چون او در عین عزتش جز جمیل کاری نمی‌کند، و او خدای سبحان است. اگر خدا در این آیه با وصف عزیز و حمید توصیف شده، برای این است که در مقابل کسانی که می‌خواهند از پیشرفت آیات خدا جلوگیری کنند، باید عزت و ستودگی خدا به رخ کشیده شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۳۹).

قرآن، علما را به چه می‌خواند؟

آری، اگر هر عالم بی‌تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد، از معارف پرمغز و احکام متین و اندرزهای حکیمانه و مواظبت‌تکان‌دهنده‌ی آن گرفته تا تاریخ‌های عبرت‌انگیز و بحث‌های علمی اعجاز‌آمیزش درمی‌یابد که همه‌ی این آیات، حق است.

تعبیر «هُوَ الْحَقُّ» تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می‌کند؛ چراکه حق، همان واقعیت عینی و وجود خارجی است؛ یعنی محتوای قرآن، با قوانین آفرینش و حقایق عالم هستی و جهان انسانیت هماهنگ است، و چون چنین است، هدایتگر به سوی راه خداست؛ خداوندی که هم عزیز است و هم حمید؛ یعنی در عین توانایی و شکست‌ناپذیری بودن، شایسته‌ی هرگونه ستایش است؛ نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند، راه زورگویی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می‌گیرند. از این رو خداوند می‌فرماید: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به فرمان پروردگارش از تاریکی‌ها به سوی روشنایی (علم و ایمان) ببری؛ به سوی راه خداوند عزیز و حمید». (ابراهیم/۱).



آیا بر خدا دروغ بسته است یا نوعی جنون دارد؟» (اینطور نیست؛) بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، در عذاب و گمراهی دور و درازی به سر می‌برند. ۸. آیا به آنچه پیش رو و پشت سرشان (در هر طرف) وجود دارد، یعنی (به) آسمان و زمین، نگاه نمی‌کنند؟ اگر بخواهیم، آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره‌هایی از (اجرام) آسمان را بر آنان فرود می‌آوریم. قطعاً در این (سخن) برای هر بنده‌ای که (به درگاه خدا) بازمی‌گردد، نشانه‌هایی وجود دارد. ۹. به راستی از جانب خود، لطف و عنایتی (بزرگ) به داوود دادیم (و گفتیم: «ای کوه‌ها و ای پرندگان، (در تسبیح و نیایش) با او هم‌آواز شوید»، و آهن را برایش نرم کردیم. ۱۰. گفتیم: «زره‌های کامل و فراخ بساز، و در بافتن (حلقه‌های) آن، (دقیق) اندازه‌گیری کن، و (برای به جا آوردن شکر نعمت‌های من،) کارهای شایسته کنید؛ زیرا من به کارهایتان بینا هستم.» ۱۱ و برای

أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ۘ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ شَأْنَنَا خَسِيفٌ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ۝ ۹ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا ۚ يُجِبَالٌ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّالَةُ الْحَدِيدِ ۚ إِنْ أَعْمَلَ سَبِغْتِ وَقَدِّرِ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صِلًا إِنْ بِنَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۝ ۱۰ وَلَسَلِمْنَا مِنَ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْحًا شَهْرٌ ۚ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ۚ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۚ وَمَن يَنزِغْ مِنْهُمُ عَن أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ ۝ ۱۱ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ ۚ اعْمَلُوا أَلْ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ۝ ۱۲ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِن سِنَانِهِ ۚ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۝ ۱۴

سلیمان، باد را (مسخر کردیم)؛ به طوری که (سیر) صبحگاهش، (به اندازه‌ی مسیر) یک ماه (حرکت معمول)، و (مسیر) شبانگاهی‌اش، یک ماه بود، و (معدن مس را به صورت مذاب در اختیارش گذاشته بودیم؛ به طوری که گویی) برایش چشمه‌ی مس روان کرده بودیم، و برخی از جنیان، به فرمان پروردگارش، پیش روی او کار می‌کردند، و هر یک از آن‌ها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد، از عذاب آتش شعله‌ور به او می‌چشانیدیم. ۱۲. هر چه می‌خواست، برایش می‌ساختند؛ ساختمان‌های بلند و محکم، مجسمه‌ها، دیس‌های بزرگ غذا (که در بزرگی)، همچون حوضچه‌های آب (بودند)، و دیگرهای ثابت. ای خاندان داوود، از سر شکر و سپاسگزاری، (برای خدا) عمل کنید؛ که اندکی از بندگان من شکرگزارند. ۱۳. پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، فقط جنبنده (ای از) زمین - که عصایش را می‌خورد - جنیان را از مرگ او آگاه کرد؛ پس (همین‌طور ایستاده بود، و) هنگامی که افتاد، جنیان دریافتند که اگر از غیب آگاه بودند، (مدت‌ها) در عذابی خوارکننده نمی‌ماندند. ۱۴

خدا به کار گرفته شوند، کمتر یافت می‌شود.

گاه گفته می‌شود که ادای حق شکر پروردگار، از يك نظر بسیار مشکل است؛ زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می‌آید و این توفیق نصیبش می‌شود و وسایل شکرگزاری در اختیارش قرار می‌گیرد، خود نعمت تازه‌ای است که نیاز به شکر مجدد دارد؛ ولی با توجه به این که یکی از طرق ادای حق شکر الهی، همان اظهار عجز از ادای شکر اوست، روشن می‌شود که قلیلی از بندگان پروردگار - همان گونه که قرآن بیان فرموده - به راستی در این مسیر قرار می‌گیرند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۵۲). بنابراین شکر مطلق این است که انسان همواره بی هیچ فراموشی‌ای به یاد خدا باشد و بدون هیچ معصیتی در راه او گام بردارد و بدون هیچ سرپیچی‌ای از فرمان او اطاعت کند؛ گرچه مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می‌شود. بنابراین، این که بعضی اصولاً آن را محال پنداشته‌اند، بی‌اساس است، و علت ناآشنایی آن‌ها با این مفاهیم و مراحل، از نشناختن عبودیت است (تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۸).

امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید «آیا شکر پروردگار حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد، شاکر محسوب شود؟»، فرمود: «آری.» سؤال کرد: چگونه؟ فرمود: «خدا را بر تمام نعمت‌هایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده، حقی باشد، آن را ادا کند.» (اصول کافی، ج ۲، باب الشکر، حدیث ۱۰). در حدیث دیگری از امام علیه السلام می‌خوانیم: «شکر نعمت، پرهیز از گناه است.» (همان، حدیث ۱۲). هم‌ایشان علیه السلام فرموده است: «خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی، حق شکر مرا به جای آور. گفت: چگونه حق شکر تو را به جا آورم؟ در حالی که هر شکر خود نعمت تازه‌ای است؟ فرمود: ای موسی، الآن شکر مرا به جای آوردی؛ چون می‌دانی که همین توفیق نیز از من است.» (همان، حدیث ۲۷).

توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله‌ی نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه‌ای از شکر خداست؛ چنان که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «روز قیامت که می‌شود، خداوند متعال به بعضی از بندگان می‌گوید: آیا شکر فلان کس را به جای آوردی؟ می‌گوید: پروردگارا، من شکر تو را به جای آوردم. خداوند می‌فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی، شکر مرا به جا نیاورده‌ای. از همه‌ی شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا، کسی است که از نعمت‌ها و زحمات مردم بیشتر قدردانی و شکرگزاری کند.» (همان، حدیث ۳۰). / ب

۱۳. شکرگزاران اندک‌اند

شکر، همان تصور نعمت و اظهار آن است، و نقطه‌ی مقابل آن، کفر است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن است. شکر به شعب سه‌گانه تقسیم می‌شود: ۱. شکر قلب: اندیشه در باره‌ی نعمت؛ ۲. شکر زبان: ثنا گفتن منعم؛ ۳. شکر سایر اعضا: قدردانی و پاسخگویی در برابر نعمت (مفردات، ص ۴۶۱).

خداوند، خطاب به سلیمان و سایر افراد دودمان داوود که با سلیمان بودند، می‌فرماید که خدا را بندگان کند تا شکر او را به جای آورده باشند. این جمله، یا به معنای کمبود شاکران حقیقی است، یا امر به ازدیاد عده‌ی شکرگزاران (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۴۸).

ماهیت شکرگزاری

نکته‌ی مهم این است که قلیل بودن شاکران، مربوط به شکر زبانی نیست؛ بلکه مربوط به شکر در عمل است که به معنای استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی است که برای آن آفریده و اعطا شده‌اند، و مسلم است که کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند، اندکی بیش نیستند. بعضی از بزرگان، سه مرحله برای شکر قائل شده‌اند: ۱. شکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی از آن است؛ ۲. شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت‌دهنده است؛ ۳. شکر سایر اعضا و جوارح که هماهنگ کردن اعمال با آن نعمت است.

«شکور»، صیغه‌ی مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می‌رساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاست. گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده (تغابین/۱۷)، و منظور از شکرگزاری خداوند این است که به قدری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی‌دارند، آن‌ها را مشمول مواهب و الطاف خویش قرار می‌دهد، و از آن‌ها تشکر و سپاسگزاری می‌کند، و از فضل خود نیز بیش از استحقاق‌شان بر آن‌ها می‌افزاید (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۱).

آیا شکر کامل پروردگار امکان دارد؟

در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی ملک، بعد از شمارش نعمت‌های بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل آمده است: «کمتر شکر او را به جا می‌آورید.» در آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی فلن نیز آمده است: «بیشتر آن‌ها شکرگزاری نمی‌کنند.» از سوی دیگر، با توجه به این نکته که نعمت‌های خداوند که سرتا پای وجود انسان را احاطه کرده، آن قدر زیاد است که شمردنی و احصاپذیر نیست (ابراهیم/۳۴)، روشن می‌شود که چرا شکر حقیقی تمام نعمت‌ها، بدین معنی که همه بدون استثنا در طریق بندگان



لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ
 كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ
 ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ
 جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ
 ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكَافِرِينَ
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً
 وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لَيْالِيًۖ وَآيَاتٍۭا مِّن آمِنِينَ ﴿١٨﴾
 فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ
 أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ
 شَكُورٍ ﴿١٩﴾ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا
 فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطٰنٍ
 إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّن هُوَ مِنهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ
 عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٢١﴾ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّن دُونِ
 اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ
 وَمَا لَهُمْ فِيهٰم مِّن شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾

به راستی برای مردم سبأ در مورد محل سکونتشان نشانه‌ای وجود داشت؛ دو باغ که در طرف راست و چپ (آنان) بود. (به آنان گفتیم): «از روزی پروردگارتان بخورید و شکر خدا را به جای آورید. (اینجا) شهری پاک، و (پروردگارتان)، پروردگاری بسیار آمرزنده (است)». ۱۵ پس از آن (همه نعمت، از شکرگزاری) روی‌گردان شدند. در نتیجه، ما آب فراوان آن سد را (سیل‌آسا) به سوی آنان فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم، و دو باغ را که میوه‌های تلخ و درختان گز و اندکی درخت سدر داشت، جایگزین دو باغ (پرمحصول) آنان کردیم. ۱۶ این کيفر را به سزای ناسپاسی‌شان به آنان دادیم. آیا جز افراد بسیار ناسپاس (کسی) را مجازات می‌کنیم؟ ۱۷ میان آنان و شهرهایی که در آنها خیر و برکت ایجاد کرده بودیم، (یعنی شهرهای شامات که مرتب برای سفر به آنجا می‌رفتند)، شهرهایی (نزدیک) به هم که از حریم هر شهر تا شهر بعدی) پیدا (بود)، قرار

دادیم و سیر و سفر در میان شهرها را متناسب (و با فاصله‌ی یکسان) مقرر کردیم (و به آنان گفتیم): «شب و روز، با امنیت (کامل) در بین آنها سفر کنید.» ۱۸ آنگاه (از روی سرمستی) گفتند: «پروردگارا، بین (اقامتگاه‌های ما در) سفرهایمان فاصله انداز (و سفرهای ما را زیاد کن).»، و به خودشان ستم کردند. پس آنان را داستان‌هایی قرار دادیم (که مردم برای یکدیگر بازگو کردند و دیگر اثری از آنها بر جای نماند)، و (اجتماع قدرتمند و باشکوه) آنان را کاملاً متلاشی کردیم. قطعاً در این (سرگذشت)، نشانه‌هایی (بزرگ) برای همه‌ی کسانی‌ست که بسیار صبور و شکرگزارند. ۱۹ به راستی ابلیس گمان خود در باره‌ی (گمراه کردن) آنان را راست یافت؛ پس جز گروهی (اندک)، یعنی مؤمنان، (بقیه) از او پیروی کردند. ۲۰ او هیچ تسلطی بر آنان ندارد (و تنها می‌تواند مردم را وسوسه کند، و البته همین قدرت وسوسه‌گری را برای او قرار ندادیم)؛ مگر برای این‌که کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که در مورد آن شك دارد، مشخص کنیم. (آری)، پروردگار تو، نگهبان همه چیز است. ۲۱ بگو: کسانی را که به جای «الله»، (خدا) می‌پندارید، فراخوانید. آنان، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، مالکیت (چیزی به) سنگینی ذره‌ای را در اختیار ندارند و در (تدبیر) آسمان‌ها و زمین، هیچ شراکتی (با خدا) ندارند، و خداوند (هم) از میان آنها، هیچ پشتیبانی ندارد. ۲۲

۲۱. کیفیت رابطه‌ی شیطان با انسان

خدای متعال تأکید کرده که مقصود از آفرینش ابلیس، گمراه کردن مردم نبوده است. محال است که ذات احدیت، گمراهی بندگان خود را بخواهد؛ بندگان را که آفریده تا بر آنها رحمت آورد. اگر خداوند چنین اراده کرده بود، حتی يك مؤمن هم وجود نداشت؛ بلکه خدا شیطان را آفریده تا بندگان خود را به وسیله او بیازماید (تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۳۶۶).

شیطان نیز از روی گمان و تخمین، در باره‌ی گمراه کردن تمام انسان‌ها چنین گفته است: «به عزّتت سوگند، همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد.» (ص ۸۲/۱). البته همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست، و انسان‌های سست‌اراده و ضعیف‌الایمان، گروه گروه دنبال او حرکت کردند، و تنها گروه اندکی از مؤمنین، زنجیر وسوسه‌های شیطان را در هم شکستند و فریب دام‌های او را نخوردند؛ آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند. گرچه آنان اندک بودند، از نظر ارزش، هر یک با جهانی برابری داشتند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۷۳). حضرت علی علیه السلام در همین باره فرموده است: «به خدا سوگند که شمارشان اندک است؛ ولی نزد خدا بزرگ قدرند.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

البته باید توجه کرد که شیطان، انسان‌ها را به گمراهی مجبور نمی‌کند؛ چنان‌که به اجبار او را پیروی کنند، و در نتیجه معذور باشند؛ بلکه خود آنان با سوء اختیارشان شیطان را پیروی می‌کنند، و این خودشان هستند که پیروی او را اختیار می‌کنند. پس او هم بر آنان مسلط می‌شود؛ نه این‌که اول او بر ایشان مسلط شده، و آنان به حکم اجبار پیروی‌اش کرده باشند؛ همچنان‌که در جای دیگر فرموده است: «بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.» (حجر/۴۲). همچنین از ابلیس حکایت کرده که در قیامت می‌گوید: «من بر شما تسلطی نداشتم؛ جز این‌که دعوتان کردم، و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید. خود را سرزنش کنید.» (ابراهیم/۲۲).

پیروی از شیطان، اختیاری است و هدفمند

منشأ پیروی از شیطان، شکی است که گمراهان در باره‌ی موضوع آخرت دارند. اثر آن شک، همین پیروی شیطان است که ظاهر می‌شود. پس این‌که خدای متعال به ابلیس اجازه داد که تا اندازه‌ای، یعنی به قدری که پای جبر در کار نیاید، بر انبای بشر مسلط شود، برای این بود که اهل شک از اهل ایمان متمایز

و جدا شوند، و برای خودشان نیز معلوم شود که چه کسی به روز جزا ایمان دارد و چه کسی ندارد، و این باعث سلب مسئولیت‌شان در پیروی شیطان نمی‌شود (یعنی اجازه‌ی خداوند به شیطان برای فریب انسان، نافی اراده‌ی انسان بر پیروی نکردن از او نیست)؛ چون اگر پیروی کردند، به اختیار خود کردند و نه به اجبار کسی (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۵۲).

بدیهی است که خداوند از ازل از همه‌ی چیزهایی که در این جهان تا ابد واقع می‌شود، آگاه است. بنابراین، مفهوم جمله‌ی «لَعَلَّكُمْ» این نیست که ما مؤمنان به آخرت را از کسانی که در شک و تردیدند، نمی‌شناسیم و باید وسوسه‌های شیطان به میان آید تا شناخته شوند؛ بلکه منظور از این جمله، تحقق عینی علم خداوند است؛ چراکه خداوند هرگز بنا به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه‌ی آنها، کسی را مجازات نمی‌کند؛ بلکه باید میدان امتحان فراهم آید و وسوسه‌های شیطانی و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه را که در درون دارد، با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد؛ زیرا تا در خارج عملی ظاهر نشود، استحقاق ثواب و عقاب پدید نمی‌آید. به تعبیر دیگر، تا آنچه بالقوه است، فعلیت نیابد، کسی را تنها به حسن باطن یا سوء باطن پاداش نمی‌دهند و مجازات نمی‌کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۷۴).

چگونگی خروج از سلطه‌ی شیطان

خداوند، سلطنت شیطان بر متوکلان را نفی کرده است. ایمان و توکل، دو ملاک صدق عبودیت‌اند؛ که ادعای آن، با نداشتن آن دو، کاذب است. اعتبار عقلی هم با این معنا می‌سازد؛ زیرا توکل این است که انسان، زمام تصرف در امور خود را به دست غیر خود دهد و تسلیم او شود؛ چنان‌که هر چه را که او صلاح دید و کرد، صلاح خود بداند. این خود آثار عبودیت است. کسی که به سلاح ایمان و توکل مسلح شود، چنان روحیه‌ی نیرومندی به دست می‌آورد که هیچ وسیله‌ی منحرف‌کننده‌ای نمی‌تواند او را از راه حق منحرف کند. سلطنت و نفوذ شیطان اما منحصر در کسانی است که او را ولی خود می‌گیرند تا او به دلخواه خود امورشان را تدبیر کند، و او هر چه کرد، اینان اطاعتش کنند، و نیز در کسانی است که به خدا شرک می‌ورزند و به جای خدا، شیطان را ولی خود می‌گیرند و او را رب و مطاع خود می‌پندارند؛ زیرا اطاعت، عین عبادت است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۴۹۵-۴۹۶). ب/



وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنِ
قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوتِ وَالْأَرْضِ قُلْ
اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ أِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾ قُلْ
لَأَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلْ
يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ
الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَحَقُّم بِهِ شُرَكَاءُ كَلَّا
بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً
لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُلْ
لَكُمْ ميعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
﴿٣٠﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ
رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ
أَسْتَعْضَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و شفاعت (هیچ کسی) نزد او سودی ندارد؛ مگر برای کسی که در مورد او اجازه دهد. پس هنگامی که ترس و وحشت از دل‌های شفاعت‌کنندگان برطرف شود، (برخی به برخی دیگر) می‌گویند: «پروردگارتان چه فرمود؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد)، و فقط او بلندمرتبه و بزرگ است.» ۲۳ بگو: چه کسی از آسمان‌ها و زمین به شما روزی می‌دهد؟ بگو: «الله». و در حقیقت، ما یا شما، بر هدایتی استواریم، یا در گمراهی آشکاری به سر می‌بریم. ۲۴ بگو: شما از گناهان ما بازخواست نمی‌شوید، و ما (نیز) از کارهای شما بازخواست نخواهیم شد. ۲۵ بگو: پروردگار ما، همه‌ی ما (و شما) را گرد هم خواهد آورد. آنگاه میان ما به حق داوری می‌کند، و فقط او قضاوت‌کننده و بسیار داناست. ۲۶ بگو: کسانی را که شریک خدا قرار داده‌اید، به من نشان دهید. به هیچ وجه (چنین نیست)؛ بلکه او خدای

شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۲۷ ما تو را نفرستادیم، مگر به سوی همه‌ی مردم؛ در حالی که (آنان را) بشارت و بیم می‌دهی؛ ولی بیشتر مردم، (این واقعیت را) نمی‌دانند. ۲۸ می‌گویند: «اگر راست می‌گویند، این وعده کی فرا می‌رسد؟» ۲۹ بگو: شما وعده‌گاهی دارید؛ روزی که لحظه‌ای از آن تأخیر نمی‌کنید و (لحظه‌ای) آن را جلو نمی‌اندازید. ۳۰ کافران گفتند: «نه به این قرآن، و نه به آنچه (از کتب آسمانی) که پیش از آن بوده است، ایمان نخواهیم آورد.» ای کاش آن زمان را می‌دیدید که (چگونه) ستم‌کاران در پیشگاه پروردگارشان ایستاده‌اند و به (اتهام‌های) یکدیگر پاسخ می‌دهند؛ (بدین‌صورت که) کسانی که (در دنیا) به علت ضعف‌شان زیر فشار بودند، به آنانی که تکبر ورزیدند، می‌گویند: «اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن می‌شدیم!» ۳۱



۲۸. عمومیت دعوت پیامبر ﷺ؛ دلیلی بر توحید

برای آیه تفاسیر متعددی شده است:

۱. کلمه‌ی «کف»، به معنای دست آدمی یعنی آن عضویست که با آن دفع می‌کند و می‌گیرد. معنای «کففته» نیز هم این است که من مچ او را گرفتم، و هم بدین معناست که من او را با دست خود دفع کردم. البته متعارف شده که دفع کردن به هر وسیله‌ای حتی با غیر کف را کف می‌گویند. پس معنای آیه این می‌شود که من تو را نفرستادم مگر برای این که جلوگیری مردم از گناه باشی (مفردات، ص ۷۱۳).

خداوند، در این آیه‌ی شریف، پیامبر را بازدارنده‌ی انسان‌ها از کفر و معصیت و گناه شناسانده است. به هر حال، چون انسان‌ها همه دارای دو غریزه‌ی جلب نفع و دفع ضرر هستند، پیامبران نیز دارای مقام بشارت و انذار بوده‌اند تا این هر دو غریزه را بسیج کنند و به حرکت در آورند؛ ولی اکثریت غافل و بی‌خبر، بی آن‌که به سرنوشت خویش توجه داشته باشند، به مقابله با آن‌ها برمی‌خاستند و این مواهب عظیم الهی را انکار می‌کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۹۳-۹۴).

۲. برخی نیز گفته‌اند که معنای آیه این است که ما تو را ارسال نکردیم مگر برای کافه‌ی مردم (رک: تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۸۲).

۳. اگرچه آیه‌ی شریف، در ظاهر، در باره‌ی موضوع نبوت و دنباله‌ی آیات قبل در باره‌ی توحید است، مفهوم آن، حتی دیگر بر موضوع توحید است؛ چون رسالت، از لوازم ربوبیت است که شأنش تدبیر امور مردم در طریق سعادت و سیرشان به سوی غایات وجودشان است. پس عمومیت رسالت خاتم المرسلین ﷺ که رسول او و نه رسول غیر از اوست، خود دلیل است بر این‌که ربوبیت نیز منحصر در اوست؛ چون اگر ربی دیگر غیر از او بود، او هم به مقتضای ربوبیتش رسولی می‌فرستاد، و دیگر رسالت رسول خدا ﷺ، عمومی و برای همه نبود، و مردم به‌رغم بودن او، به رسول دیگری نیز محتاج بودند که از ناحیه‌ی رب دیگر بیاید. این همان معناییست که علی‌علیه السلام - چنان‌که روایت شده - بدان اشاره کرده و فرموده است: «اگر برای پروردگار تو شریکی

می‌بود، رسولان آن شریک نیز برای رساندن پیام‌هایش نزد شما می‌آمدند.» مؤید این معنا، این جمله در ذیل آیه است: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ چون اگر معنای آیه تنها همان بود که در تفسیر نخست گفته شد، چیزی نبود که اکثر مردم آن را نفهمند؛ ولی دلالت انحصار رسالت در رسول خدا ﷺ به انحصار ربوبیت در خداوند، چیزیست که اکثر مردم آن را نمی‌فهمند. بنابراین، مفاد آیه این می‌شود که مشرکان نمی‌توانند شریکی برای خدا نشان دهند؛ در حالی که ما تو را نفرستادیم مگر بازدارنده‌ی بشیر و نذیر جمیع مردم، و اگر برای مشرکان، خدایانی دیگر بود، ما نمی‌توانستیم تو را به سوی همه‌ی مردم بفرستیم؛ در حالی که عده‌ی بسیاری از ایشان، بندگان خدایی دیگرند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۶۸-۵۶۹).

پیامبر اعظم ﷺ، پیامبر همه‌ی انسان‌هاست

دلایل متعددی برای جهانی بودن دعوت پیامبر ﷺ در آیات و روایات متعددی آمده است:

۱. «جاوید و پربرکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه‌ی جهانیان را انذار کند.» (الدرا المنثور، ج ۵، ص ۲۳۷).
۲. «این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه‌ی کسانی را که این سخن به آن‌ها می‌رسد، انذار کنم.» (انعام/۱۹).

۳. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «خداوند، پنج چیز به من مرحمت فرموده - و این را از روی فخر و مباهات نمی‌گویم - : من برای تمام انسان‌ها از سفید و سیاه مبعوث شده‌ام؛ و زمین برای من پاک و پاک‌کننده، و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده؛ غنیمت جنگی برای من حلال است؛ در حالی که برای هیچ‌کس قبل از من حلال نشده بود؛ من به وسیله‌ی رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده‌ام؛ چنان‌که پیشاپیش من به اندازه‌ی یک ماه راه طی طریق می‌کنم؛ و مقام شفاعت به من داده شده، و من آن را برای اتمم در قیامت ذخیره کرده‌ام.» (الدرا المنثور، ج ۵، ص ۲۳۷).

۴. احادیث دیگری نیز در این زمینه داریم که یا در آن به تفسیر آیه تصریح شده، یا تعبیر «لناس کافه» که همان تعبیر آیه‌ی شریف است، آمده که نشان می‌دهد آیه‌ی شریف، ناظر به جهانی بودن دعوت پیامبر ﷺ است (نور الثقلین، ج ۴، صص ۲۵۵ و ۲۲۶). / ب



قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاهُمْ
عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بِلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٢٣﴾ وَقَالَ الَّذِينَ
اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ
تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا
التَّدَامَةَ لَمَّا آوُوا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ
كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي
قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
﴿٢٥﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٢٥﴾
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ
عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ
الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَالَّذِينَ
يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٢٨﴾
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ
وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٢٩﴾

کسانی که تکبر ورزیدند، به آنانی که (در دنیا) به سبب ضعفشان زیر فشار بودند، می‌گویند: «پس از آن‌که هدایت نزد شما آمد، مگر ما شما را از (پذیرفتن) آن بازداشتیم؟ (نه؛) بلکه شما (خودتان) گنه‌کار بودید.» ۳۲ کسانی که (در دنیا) به علت ضعفشان زیر فشار، (کافر مانده) بودند، به آنانی که تکبر ورزیدند، می‌گویند: «(این‌طور نیست؛) بلکه نیرنگ شب و روز (شما، عامل گمراهی ما) بود؛ زمانی که ما را به کفر به خدا و قرار دادن همتایانی برای او فرمان می‌دادید.» و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی (خود) را پنهان می‌کنند، و غل و زنجیرها را در گردن‌های کافران قرار می‌دهیم. آیا (با چیزی) جز کارهایی که می‌کردند، مجازات می‌شوند؟ ۳۳ ما در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر این‌که کسانی که نعمت(های دنیا) آنان را به طغیان و سرمستی واداشته بود، گفتند: «ما دلایل و معجزاتی را که به

همراه آن فرستاده شده‌اید، انکار می‌کنیم.» ۳۴ گفتند: «اموال و فرزندان ما بیشتر است، و ما عذاب نخواهیم شد.» ۳۵ بگو: مالک و صاحب‌اختیار من، برای هر کس که بخواهد، رزق و روزی را گشایش می‌دهد یا (آن را) تنگ می‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۳۶ و اموال و فرزندان‌تان، چیزی نیست که شما را به راستی به پیشگاه ما نزدیک کند؛ بلکه کسی که ایمان آورد و کارهای شایسته کند (به پیشگاه ما نزدیک است). پس آنان به سبب کارهایشان، پاداشی دوچندان دارند و ایشان در منازل مرتفع (بهشت)، با امنیت (کامل) به سر خواهند برد. ۳۷ و کسانی که در (ابطال) آیات و نشانه‌های ما می‌کوشند، در حالی که می‌خواهند به خیال خود، (ما را) عاجز کنند، در عذاب حاضر خواهند شد. ۳۸ بگو: مالک و صاحب‌اختیار من، برای هر یک از بندگان که بخواهد، رزق و روزی را گشایش می‌دهد یا برایش تنگ می‌کند، و هر آنچه انفاق کنید، او (مانند آن، یا بهتر از آن را) جایگزینش می‌کند، و او بهترین روزی‌دهنده است. ۳۹

ظاهری و اتفاقی نسبت می‌دهند، و اگر نصیب‌شان بشود، آن را به زرنگی و حسن تدبیر خود نسبت می‌دهند.

۲. نازل نشدن عذاب بر یک انسان یا بر یک امت، نتیجه‌ی تقرب به خداست و نه نتیجه‌ی داشتن اموال و اولاد بیشتر؛ چون اموال و اولاد باعث تقرب به خدا نمی‌شود تا با بودن آن، عذابی نباشد؛ مگر کسی که ایمان آورد و با مال و فرزندان خود عمل صالح کند و مال خود را در راه خدا انفاق کند و با آن، ایمان و عمل صالح را ترویج و تبلیغ و بین دیگران منتشر کند و اولاد خود را با تربیت دینی بار آورد. چنین افرادی، به سبب هدایت‌یافتگی خود و هدایت‌بخشی دیگران، پاداش دوچندان خواهند داشت و از عذاب الهی ایمن‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۷۹-۵۸۱). اما کسانی که می‌کوشند آیات خداوند را از اثر بیندازند، هرچند که مال و اولادشان بسیار باشد، سرانجام در آتش احضار می‌شوند.

اسلام، جهان‌بینی انسان جاهلی را تغییر داد

نظام ارزشی جامعه، تعیین‌کننده‌ی کیفیت ارزیابی حقایق توسط افراد است. ماده‌گرایان و لذت‌جویان عالم، حقایق را به نحوی تفسیر می‌کنند، و خداپرستان، به نحوی دیگر:

۱- فرعون می‌گفت: من باور نمی‌کنم موسی از طرف خدا باشد. اگر راست می‌گوید، پس چرا دست‌بند طلا به او داده نشده است؟ (زخرف/۵۳).

۲- مشرکان عصر پیامبر ﷺ می‌گفتند: «چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟» (زخرف/۳۱).

۳- بنی‌اسرائیل در باره‌ی طالوت گفتند: «ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم؛ چرا که از دودمان معروف ایم. به‌علاوه، طالوت ثروقت ندارد.» (بقره/۲۴۷).

۴- مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند: «چرا این افراد رذل و پست، اطراف تو را گرفته‌اند؟» (شعراء/۱۱۱).

۵- همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام ﷺ کردند که چرا اطراف تو را پا برهنه‌ها گرفته‌اند. ما حتی از بوی بدن این‌ها ناراحت می‌شویم. اگر آن‌ها را از خود برانی، ما در کنار تو ایم.

روی این جهات، نخستین و مهم‌ترین گام اصلاحی انبیا، در هم شکستن این چارچوبه‌های ارزشی دروغین بود. آن‌ها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند و ارزش‌های اصیل الهی را جانشین آن‌ها کردند و با انقلابی فرهنگی، محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و خاندان، به تقوا (حجرات/۱۳) و ایمان و عمل صالح مبدل کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۱۱۴-۱۱۵). / www.moshaf.org

۳۴-۳۸. چه چیزی در جهان‌بینی الهی ارزشمند است؟

«اتراف»، به معنای زیاده‌روی در تلذذ از نعمت‌هاست؛ که کار آدمی را به جایی می‌کشاند که از پذیرفتن حق استکبار می‌ورزد؛ چراکه خاصیت اتراف و غوطه‌ور شدن در نعمت‌های مادی همین است که قلب آدمی بدان‌ها متعلق می‌شود و آن‌ها را عظیم می‌شمارد، و انسان، سعادت خود را در داشتن آن‌ها می‌داند؛ چه موافق حق باشد، چه مخالف آن. در نتیجه همواره به یاد حیات ظاهری دنیاست و ماورای آن را فراموش می‌کند. کسانی که در صف اول مخالفین انبیا بودند نیز معمولاً همین گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیا را، هم مزاحم کام‌جویی و هوس‌رانی خود می‌دیدند و هم مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آن‌ها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و همچنین چون آنان همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان، قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه‌ی مقابل خود می‌دیدند، فوری به مبارزه برمی‌خاستند.

آیا کثرت ثروت و زینت‌های دنیوی، ارزش است؟

برخی می‌پندارند که سعادت جز در کثرت اموال و اولاد نیست؛ همچنان که شقاوتی هم جز در نداشتن آن‌ها نیست. چنین افرادی، عذاب اخروی را نیز از خود نفی می‌کنند؛ زیرا وقتی سعادت و فلاح در نظر آنان، تنها داشتن مال و اولاد بیشتر باشد و بس، معلوم است که عذابی هم نیست مگر در نداشتن آن، و با داشتن آن، عذابی نخواهد بود.

در اینجا این وجه دوم هم هست که مشرکان چون از مال و اولاد برخوردار بودند، مغرور می‌شدند و می‌پنداشتند که در درگاه خدا احترامی دارند، و این کرامت و حرمت را نیز همیشه خواهند داشت. آنان، نعمات الهی را نه دال بر آزمایش، بلکه اکرام خدا به خود می‌دانستند (فجر/۱۵) و به استحقاق خود نسبت می‌دادند (فصلت/۵۰)، و نعمت را دلیلی بر امتحان و نشانه‌ای بر خوار کردن خود از سوی خدا تلقی می‌کردند (فجر/۱۶).

پاسخ خداوند به این تفکر

خداوند، دو پاسخ به این توهم مشرکان می‌دهد:

۱. موضوع رزق، یعنی اموال و اولاد، و کمی و زیادی آن، به دست خداست؛ که به هر کسی به مقتضای حکمت و مصلحت می‌بخشد و اسباب به دست آوردنش را هم فراهم می‌کند، و خواست انسان و کرامت و حرمتی که نزد خدا دارد، هیچ اثری در کمی و زیادی رزقش ندارد؛ اما بیشتر مردم نمی‌دانند. اگر از رزق چیزی نصیب‌شان نشده باشد، محرومیت خود را به اسباب



وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أَفْكَ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْحَرُ مُبِينٌ ﴿٤٣﴾ وَمَاءَ آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ تُثَنَّفُ كَرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

روزی (را یاد کن) که همه‌ی آنان را گرد می‌آورد. آنگاه به فرشتگان می‌فرماید: «آیا اینان، شما را می‌پرستیدند؟» ۴۰ عرض می‌کنند: «تو را (از داشتن هر شریکی) بسیار پاک و منزّه می‌شماریم. تو سرپرست ما هستی؛ نه آنان. (آنان، ما را نمی‌پرستیدند) بلکه جنیان را پرستش می‌کردند. بیشتر آنان به جنیان ایمان داشتند.» ۴۱ در نتیجه، امروز برای یکدیگر اختیار هیچ سود و زیانی را ندارید، و به ستم‌کاران می‌گوییم: «(طعم تلخ) عذاب آتش را بچشید؛ همان‌که همواره آن را دروغ می‌شمردید.» ۴۲ هنگامی که آیات ما در حالی که روشن و واضح است، بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: «این فقط مردی‌ست که می‌خواهد شما را از آنچه اجداد و نیاکان‌تان می‌پرستیدند، بازدارد.» و می‌گویند: «این فقط دروغی ساختگی‌ست.» و هنگامی که حق و حقیقت نزد کافران می‌آید، در باره‌ی آن

می‌گویند: «این فقط جادویی آشکار است.» ۴۳ حال آن‌که ما به آنان کتابهایی نداده‌ایم که آن را بخوانند (و معیار حق و باطل را بدانند)، و پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای نزد آنان نفرستاده‌ایم. ۴۴ (آری،) پیشینیان اینان (نیز،) پیامبران ما (را) دروغگو شمردند؛ در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به آنان (از نعمت‌های دنیا) داده بودیم (هم) نرسیده‌اند. پس پیامبران مرا دروغگو خواندند (، و در همان حال کفر و سرمستی، عذاب فرا رسید). پس (بنگر) چگونه من (وضعیت آنان را) دگرگون کردم. ۴۵ بگو: من شما را فقط به یک چیز پند می‌دهم: این‌که دوتا دوتا و تک تک، برای خدا به پا خیزید؛ آنگاه بیندیشید (و به این حقیقت برسید) که هم‌نشین شما (یعنی پیامبر) هیچ نوع جنونی ندارد. او فقط هشداردهنده‌ای برای شماست که پیش از عذابی شدید آمده است. ۴۶ بگو: هر مزدی که (برای رسالت) از شما خواستم، (صرفاً) به نفع خودتان است. اجر من فقط با خداست، و او بر همه چیز گواه است. ۴۷ بگو: پروردگارم، حق را (به وسیله‌ی وحی، بر قلب من) می‌افکند. او از نهای‌ها (جهان) به خوبی آگاه است. ۴۸

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

فردی و جمعی - یعنی آمیخته با مشورت - را فرا گیرد. انسان باید، هم به تنهایی ببیندش، و هم از افکار دیگران بهره گیرد؛ چون استبداد در فکر و رأی، مایه تباهی است، و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر، در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد، بی‌گمان اثر بهتری دارد، و شاید برای همین، مثنی را بر فرادی مقدم داشته است.

۵- آیه، رسالت پیامبر ﷺ را در «انذار» یعنی بیم دادن از مسئولیت‌ها و دادگاه و کیفر الهی خلاصه می‌کند. درست است که پیامبر، رسالت بشارت هم دارد؛ ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می‌کند، انذار است. برای همین، در بعضی از آیات قرآن، انذار، تنها وظیفه‌ی پیامبر ﷺ ذکر شده است (احقاف/ ۹؛ ص/ ۶۵).

۶- قیامت چنان نزدیک است که گویی پیش روی شماست، و به راستی در برابر عمر کوتاه دنیا نیز چنین است (تفسیر نمونه، ۱۸ ج، صص ۱۳۵-۱۴۰). پیامبر اکرم ﷺ در این باره فرمودند: «بعثت من و قیامت، مانند این دو است.» سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسباندند و نشان دادند (روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴۳).

دین؛ احیاگر تفکر

اکنون قضاوت کنید که چگونه ممکن است آیینی همچون اسلام، افیون توده‌ها یا مولود جهل خوانده شود؛ در حالی که آورنده‌اش با بالاترین صوت خود، به همه‌ی انسان‌ها خطاب می‌کند و می‌گوید که برای زنده کردن اندیشه‌های خفته قیام و نهضت کنید؛ آن هم در محیطی آرام و خالی از غوغا، در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم، دور از تعصب‌ها و لجاجت‌ها؛ البته برای خدا. این قیام و اندیشه باید برای خدا باشد تا به نتیجه‌ی مطلوب خدا برسد.

انسان‌ها، در قرآن، بارها و بارها به تفکر، تعقل، تفقه و ... دعوت شده‌اند. آیات نحل/ ۱۱ و ۶۹، رعد/ ۳، زمر/ ۴۲، جاثیه/ ۱۳، حشر/ ۲۱، اعراف/ ۱۷۶، بقره/ ۲۱۹ و ۲۶۶، ملک/ ۱۰، اعراف/ ۱۷۹ و ... شهود این مدعا هستند.

از پیامبر اعظم ﷺ روایت شده که «يك ساعت تفکر، از يك شب عبادت بهتر است.» امیر مؤمنان (علیه السلام) هم فرموده است: «تفکر، به نیکی و عمل به آن دعوت می‌کند.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۸۳). از امام رضا (علیه السلام) نیز نقل شده است: «عبادت، به زیادی نماز و روزه نیست؛ عبادت حقیقی، تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵). /

۴۶. سفارش رسول خدا ﷺ به مردم: قیام و تفکر کنید

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: من شما را به این بند وصیت می‌کنم که بی‌سروصدا و جدا جدا برای خدا قیام کنید، و در گوشه‌ای به فکر فرو روید؛ چون فکر در تنهایی بهتر کار می‌کند. در چنین حالی، در باره‌ی امر من که در طول عمرم در بین شما زندگی کردم، نیک ببینید و به یاد آورید که جز رأی محکم و سدید، فکر صائب و بلند، صداقت و امانت، از من ندیدید. آن وقت خواهید فهمید که من به جنون مبتلا نشده‌ام و جز بیم‌رسانی که قوم خود را از عذاب شدیدی که در پیش رو دارند، هشدار می‌دهد، چیز دیگری نیستم و غرض دیگری ندارم، و خواهید فهمید که من خیرخواه شمام و نه خائن به شما (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۸۵-۵۸۶).

تفکر؛ ریشه‌ی تمام اصلاحات فردی و اجتماعی

در این آیه‌ی شریف، چند نکته‌ی اساسی نهفته است:

۱- خداوند از این حقیقت اصیل پرده برمی‌دارد که ریشه‌ی تمام اصلاحات فردی و جمعی، به کار انداختن اندیشه‌هاست. تا فکر ملتی در خواب است، هدف هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می‌گیرد؛ اما هنگامی که افکار مردم بیدار شد، راه بر دشمنان بسته می‌شود.

۲- البته باید توجه داشت که تعبیر «قیام» در اینجا، به معنی ایستادن روی دو پا نیست؛ بلکه به معنی آمادگی برای کار است؛ چراکه انسان هنگامی که روی پای خود می‌ایستد، برای اجرای برنامه‌های زندگی آماده می‌شود. بنابراین، اندیشیدن، به آمادگی قبلی نیاز دارد تا انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر رو کند.

۳- تعبیر «لله»، بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه‌ی الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه‌ی سرچشمه می‌گیرد، ارزنده است. اصولاً اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن، خمیرمایه‌ی نجات و سعادت و برکت است.

۴- تعبیر «مثنی و فرادی» (دو دو و یک یک)، اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید از غوغا و جنجال دور باشد. توصیه این است که مردم، تک‌نفری یا دونفری قیام کنند و فکر و اندیشه‌ی خود را به کار گیرند؛ چون تفکر در میان جنجال و غوغا، عمیق نخواهد بود؛ به‌ویژه این‌که عوامل خودخواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد شخصی، در جمع بیشتر پیدا می‌شود. در غوغا، فکر و شعوری نیست؛ وقتی به پا شد، غالباً حق را می‌میراند و باطل را زنده می‌کند. بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که این دو تعبیر برای این به کار رفته تا افکار

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾ قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ
فَأِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ
سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ
مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاقُشُ
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ
بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

آیاتها

سُورَةُ سَبْأٍ الطَّيْنِ

٤٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولَىٰ
أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ
لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنِّي تُؤْفِكُونَ ﴿٣﴾

بگو: (با نزول قرآن)، حق فرا رسید، و (افکار و عقاید) باطل، نه (حقیقتی را) آغاز می‌کند و نه (از حقایق گذشته، حقیقتی را) دوباره به میان می‌آورد. ۴۹ بگو: اگر گمراه شوم، فقط به ضرر خودم گمراه شده‌ام، و اگر هدایت یابم، به سبب وحیی است که پروردگرم بر من می‌کند؛ زیرا او بسیار شنوا و نزدیک است. ۵۰ اگر (وضعیت آنان را) در آن زمان می‌دیدید که وحشت‌زده شده‌اند، به طوری که هیچ (راه) گریزی (از عذاب من) ندارند و از جایی نزدیک گرفتار می‌شوند، (بی‌شک صحنه‌ی بسیار هولناکی را مشاهده می‌کردی) ۵۱! و می‌گویند: «به او ایمان آوردیم.»؛ حال آن‌که دسترسی (به ایمان) از مکانی دور (از دنیا) برای آنان چگونه ممکن است؟! ۵۲! در حالی که حقیقتاً پیش از این، منکر او شدند و از جایی دور (یعنی سرای دنیا)، در باره‌ی آنچه از چشم‌ها پنهان بود (یعنی آخرت)، سخن‌هایی بی‌دلیل می‌گفتند. ۵۳ و (با

مرگ)، میان آنان و خواسته‌هایشان جدایی انداخته می‌شود؛ همان‌طور که پیش از این، با گروه‌های مشابه آنان رفتار شد؛ زیرا آنان همواره شک و تردیدی بسیار زیاد داشتند. ۵۴

سوره‌ی فاطر (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سپاس و ستایش برای «الله» است که پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است (و) فرشتگان را که دو و سه و چهار بال دارند، فرستادگانی قرار داد. او هر چه را که بخواهد، در آفرینش (خویش) اضافه می‌کند؛ زیرا خدا بر هر کاری تواناست. ۱ خدا، هر در رحمتی را برای مردم بگشاید، هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، و آنچه را (که از مردم) بازدارد، هیچ کس نمی‌تواند پس از بازداشتن خدا، آن را (برای مردم) بفرستد. (آری،) اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۲ ای مردم، نعمت خدا را که شما را فرا گرفته، به یاد آورید. آیا غیر از خدا، آفریدگاری هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد؟ هیچ خدایی جز او نیست. پس چگونه (از مسیر حقیقت) برگردانده می‌شوید؟ ۳

۵۱ - ۵۴. وصف حال مشرکان در ساعت مرگ

مفسران در این باره که فریاد و فزع و بیتابی مشرکان به چه زمانی مربوط است، نظریات مختلفی دارند: بعضی، آن را مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ، و برخی مربوط به مجازات روز قیامت دانسته‌اند؛ ولی تعبیری در آخرین آیه هست که نشان می‌دهد این آیات، همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال یا لحظه‌ی جان دادن است؛ آنجا که می‌فرماید: «میان آن‌ها و علایق‌شان جدایی افکنده می‌شود؛ همان‌گونه که قبل از آن، در باره‌ی گروه‌های دیگری از کفار شده بود.» (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۵۲).

زمانی که مشرکان به فزع جان‌کنند بیفتند، نمی‌توانند از خدا بگریزند یا به جایی پناهنده شوند یا چیزی را بین خدا و خود حایل کنند؛ خداوندی که از نزدیک بودن خود به انسان چنین خبر داده است: ۱. «و ما از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی نمی‌بینید.» (واقعه/۸۵)؛ ۲. «ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.» (ق/۱۶)؛ ۳. «بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود.» (انفال/۲۴).

در این حال که خدا از انسان به خود او نزدیک‌تر است، آدمی چگونه می‌تواند از قدرت خدا فرار کند؟ یا چگونه ممکن است آدمی از قدرت ملائکه‌ی خدا بگریزد؛ در حالی که بین خدا و ملائکه‌ی مکرم که اوامر را از خدا می‌گیرند، هیچ حاجب و حایل و واسطه‌ای نیست؟ پس فرموده‌ی «وَأَخْذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»، نوعی تمثیل برای بیان نزدیک بودن خدای متعال به آدمی‌ست.

مشرکان وقتی گرفتار می‌شوند، می‌گویند: ما، به حق که همان قرآن است، ایمان آوردیم. آنان کجا و کی می‌توانند ایمان به قرآن پیدا کنند؛ ایمانی که برای نجاتشان فایده داشته باشد؟ برای این‌که در مکانی دور از دنیا گرفتار شده‌اند؛ در حالی که آنان در دنیا بدان کفر ورزیدند، و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می‌کردند. این در حالی‌ست که اصولاً چنین ایمانی که جنبه‌ی اضطراری دارد و معلول وحشت فوق‌العاده از عذاب‌ست که با چشم مشاهده می‌کنند، ارزشی ندارد. برای همین، در آیات دیگر قرآن می‌خوانیم: «این‌ها دروغ می‌گویند. اگر باز گردند، همان برنامه‌ها را تکرار می‌کنند.» (انعام/۲۸).

در وقت مرگ، بین مشرکان که به عذاب خدا گرفتار شده‌اند و لذیذی که در دنیا داشته‌اند، جدایی می‌افتد؛ همان‌طور که

با مردمی شبیه ایشان از مشرکان امت‌های گذشته همین رفتار شد؛ چون از امر حق یا امر آخرت در شك بودند و سخنانی بدون دلیل در باره‌اش می‌گفتند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸۸-۵۹۰).

ترسیم لحظات مرگ در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت علی علیه السلام، لحظات جان دادن و جدایی از نعمت‌های دنیا را چنین تصویر می‌کند: «سکرات مرگ و حسرت از دست دادن نعمت‌های دنیا، به او هجوم می‌آورد. اعضای بدنش به سستی می‌گراید و رنگ از چهره‌اش می‌پرد! سپس پنجه‌ی مرگ در او بیشتر نفوذ می‌کند؛ چنان‌که زبانش از کار می‌افتد؛ در حالی که در میان خانواده‌ی خود قرار دارد، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود؛ اما یاری سخن گفتن در او نیست!». در این می‌اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرده و دوران زندگی خود را در چه راهی گذرانده. به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آورده و هرگز در طریق تحصیل آن‌ها نیندیشیده. انگشت حسرت به دهان می‌گیرد و دست خود را از پشمی می‌گریزد؛ چراکه هنگام مرگ، مسائلی بر او روشن می‌شود که تا آن زمان مخفی بوده. در این حال، به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن‌ها علاقه داشته، بی‌اعتنا می‌شود. آرزو می‌کند که ای کاش این اموال در اختیار کسانی بود که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خوردند و بر آن حسد می‌ورزیدند، و نه او.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹).

سفیانی؛ یکی از مصادیق آیات شریف

آیات شریف، بر خروج «سفیانی» (فردی از تیره‌ی ابوسفیان که همراه با طرفداران خود در آستانه‌ی قیام موعود منتظر برضد اهل حق خروج می‌کند) و لشکر او نیز تطبیق شده است. آن‌ها هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن، در صحرا گرفتار می‌شوند، و زمین‌لرزه‌ی شدیدی، سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آن‌ها در آن می‌شود. این، یکی از مصادیق «وَأَخْذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» است که آن‌ها از نقطه‌ای که زیر پایشان است، گرفتار چنگال عذاب الهی می‌شوند. امام باقر علیه السلام در ذیل آیات شریف فرموده است: «وقتی قائم علیه السلام به سرزمین بیداء برسد، لشکر سفیانی در برابرش صف‌آرایی می‌کند. پس خدای عز و جل به زمین دستور می‌دهد که پاهای ایشان را در خود فرو برد. در این هنگام می‌گویند: اینک ما به قائم آل محمد علیه السلام ایمان آوردیم؛ اما حایلی بین آنان و عذاب نشدن (خواستگاران) ایجاد می‌شود و همانند مکذبین پیش از خود به هلاکت می‌رسند.» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۴-۲۰۵) / پ



وَإِنْ يَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ
عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ أَفَمَن زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ قَرَأَهُ حَسَنًا
فَأَنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ
عَلَيْهِمْ حَسْرَتٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْتُهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ
مَوْتِهَا ۚ كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۚ وَالَّذِينَ
يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يُبْورُ ﴿١٠﴾
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ ۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ
وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۚ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾

اگر تو را دروغگو شمردند، غمگین مشو؛ (که) مسلماً پیش از تو نیز پیامبرانی (فراوان)، دروغگو شمرده شده‌اند، و همه‌ی کارها تنها به خدا بازگردانده می‌شود. ۴. ای مردم، وعده‌ی خدا حق است. بنابراین مبدا زندگی دنیا، شما را بفریبد، و مبدا (شیطان) بسیار فریب‌کار، شما را نسبت به (آمزش) خدا فریب دهد و در برابر او گستاخ کند. ۵. شیطان، دشمنی (بزرگ) برای شماست؛ بنابراین، شما (نیز) او را دشمن قرار دهید. او، دار و دسته‌ی خود را فقط از این رو فرا می‌خواند که از دوزخیان شوند. ۶. کسانی که کفر ورزیدند، عذابی شدید دارند، و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آمزش و پاداشی بزرگ خواهند داشت. ۷. پس آیا کسی که کار زشتش برای او آراسته شده و به همین سبب، آن را خوب می‌داند، (مانند کسی‌ست که در پرتو ایمان، حقیقت را به خوبی درمی‌یابد؟ هرگز یکسان نیستند)؛ زیرا خدا هر کس را که بخواهد، (به سزای

کفر و گناهایی که از او سر زده)، گمراه می‌کند، و هر کس را که بخواهد، (به پاداش ایمان و درست‌کاری‌اش) هدایت می‌کند. پس مبدا جانث از حسرت (ایمان نیاوردن) آنان، از دست برود؛ زیرا خدا از کارهای آنان به خوبی آگاه است (و به سبب همین کارهای زشت، آنان را گمراه کرده است). ۸. «اللَّهُ»، کسی‌ست که بادها را فرستاد. آنگاه (بادها)، ابرها را برانگیختند و به حرکت در آوردند. سپس آن‌ها را به سرزمینی (خشک و) مرده راندیم. آنگاه با آن‌ها، زمین را پس از مرگش زنده کردیم. زنده کردن (مردگان نیز) همین‌گونه است. ۹. هر کس خواهان عزت و پیروزی‌ست، (باید آن را از خدا بخواهد؛ زیرا) عزت و شکست‌ناپذیری، تنها از آن خداست. سخنان پاکیزه، به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته، آن سخنان را برتری می‌بخشد. و کسانی که حیل‌های زشت به کار می‌گیرند، عذابی شدید خواهند داشت و نیرنگ‌شان تباہ و بر باد است. ۱۰. خداوند، شما را از خاکی (ناچیز) آفرید؛ سپس از نطفه‌ای (بی‌ارزش)؛ آنگاه شما را گونه‌هایی (از زن و مرد) قرار داد. و هیچ زنی باردار نمی‌شود و (فرزند خود را) به دنیا نمی‌آورد، مگر این‌که خدا (به همه‌ی این حالات) آگاه است. و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند و از عمر هیچ کس کاسته نمی‌شود، مگر این‌که در نوشته‌ای (ثبت شده) است. این (کار) برای خدا آسان است. ۱۱.



آن‌ها را تحریک کند و مفسد اعمالشان را در نظرشان سبک نشان دهد، فریب می‌خورند. چنین کسانی را لذات زودگذر و وسوسه‌ها به ارتکاب اعمال زشت تشویق می‌کند؛ ۳. گروه سومی که از این‌ها هم نیرومندتر و پرمایه‌ترند، نه خود مغرور می‌شوند و نه کسی می‌تواند آن‌ها را بفریبد.

جمله‌ی «فَلَا تَعْرَنَكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا»، اشاره به گروه یکم، و جمله‌ی «وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»، اشاره به گروه دوم است؛ اما برای گروه سوم گفته شده است: «اما بدان که تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی یافت (و آن‌ها هیچ‌گاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند). همین قدر کافیست که پروردگارت حافظ آن‌هاست.» (اسراء/۶۵) (تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۵).

شیطان در پی اغواگریست

مراد از دشمنی شیطان این است که او کاری جز گمراه کردن انسان‌ها ندارد، و تمام همتش متوجه این است که نگذارد حتی یک انسان به سعادت در زندگی و حسن عاقبت برسد. مراد از فرموده‌ی «شما هم او را دشمن خود بگیرید» نیز این است که از پذیرفتن دعوتش به سوی باطل اجتناب کنید، و او را در آنچه به شما پیشنهاد می‌کند، اطاعت نکنید. عداوت شیطان، از نخستین روز آفرینش آدم شروع شد، و هنگامی که به سبب تسلیم نشدن در برابر فرمان خدا به سجده بر آدم، از درگاه پروردگار طرد شد، سوگند یاد کرد که برای دشمنی با آدم و فرزندانش کمر بندد، و حتی برای این کار، از خدا تقاضای مهلت و طول عمر کرد! او بر سر گفته‌ی خود ایستاده است و کوچک‌ترین فرصت را برای اعمال عداوت و وارد کردن ضربه بر آدمی غنیمت می‌شمرد. آیا عقل اجازه می‌دهد که انسان او را دشمن خود نشناسد و یک لحظه از او غافل بماند؟ در حالی که او دشمنیست که می‌گوید: «من از هر سو سراغ فرزندان آدم می‌روم؛ از پیش رو، از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ.» (اعراف/۱۷)؛ به‌ویژه این‌که شیطان در کمینگاهیست که «او انسان را می‌بیند و انسان او را نمی‌بیند.» (اعراف/۲۷). این البته مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشتان در برابر وسوسه‌های او نیست (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۸۲).

حضرت علی ع نقل می‌فرماید: «خداوند به موسی فرمود: چهار سفارش به تو می‌کنم؛ در رعایت آن‌ها بکوش:

۱. تا گناهان خود را بخشوده ندیده‌ای، به عیوب دیگران مپرداز؛
۲. تا گنج‌های مرایان یافته ندیده‌ای، برای روزیات غمناک مباش؛
۳. تا حکومت مرا زایل ندیده‌ای، به دیگری جز من امید مبنده؛
۴. تا شیطان را مرده ندیده‌ای، خود را از مکر و فریب و نقشه‌هایش ایمن بدان.» (سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۰۱). / ب

۵ - ۶. توجه به معاد؛ تنها عامل حفظ انسان از اغوای شیطان

دو مانع، انسان را از معاد غافل می‌کند: ۱- مظاهر فریبنده‌ی دنیا، جاه و جلال و مال و مقام، و انواع شهوات؛ ۲- مغرور شدن به عفو و کرم الهی.

در دنیا، شیطان، هم زرق‌وبرق این جهان را در نظر انسان زینت می‌دهد و آن را متاعی نقد و پرجاذبه و دوست‌داشتنی و پرازش معرفی می‌کند و هم هر گاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه‌ی شدید دنیا مهار کند، او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور می‌کند، و در نتیجه، به گناه و طغیان می‌خواند؛ غافل از این‌که خداوند، همان‌گونه که در موضع رحمت، «ارحم الراحمین» است، در موضع مجازات و کیفر، «اشدالمعاقبین» است (دعای افتتاح). و رحمتش هرگز به گناه تشویق نمی‌کند؛ همان‌گونه که غضبش نمی‌تواند سبب یأس شود (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۱۸۰-۱۸۱).

امان از وسوس شیطان که می‌گوید: به دنیاپرستان بنگرید که چگونه از عذاب خدا ایمن‌اند؛ هر چه بیشتر در طلب دنیا می‌کوشند و بیشتر از خدا غافل و در لجنزار گناه مستغرق می‌شوند، زندگی‌شان بهتر و راحت‌تر می‌شود و در بین مردم مقامی رفیع‌تر پیدا می‌کنند. اینجاست که شیطان از وسوسه‌های خود نتیجه می‌گیرد و به دل آنان می‌افکند که هیچ احترام و ارزشی جز در پیشرفت زندگی دنیا نیست، و در ماورای این زندگی خبری نیست، و این وعده و وعید و قیامت و حساب و بهشت و دوزخی که دعوت‌های دینی از آن خبر می‌دهند، مشتی خرافات است. اما زنه‌ار که انسان، مشغول دنیا و از روز حساب غافل شود: «زنهار که غرور، شما را به خدا مغرور نکند.» (فاطر/۵).

در نتیجه می‌توان گفت که مراد از غرور و فریب دادن شیطان، این است که شیطان، انسان را از رفتار و عکس‌العمل خداوند در برابر غفلت و ظلم انسان غافل می‌کند. بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از غرور، دنیای حيله‌گر است که انسان‌ها را فریب می‌دهد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۲۰-۲۱).

سنخ‌شناسی انسان‌ها در قبال شیطان

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می‌گیرند، سه گروه‌اند: ۱. گروهی به قدری ناتوان و ضعیف‌اند که به مختصر چیزی فریب می‌خورند؛ ۲. گروهی که از این‌ها نیرومندترند، تنها با زرق‌وبرق دنیا فریفته نمی‌شوند؛ بلکه اگر وسوسه‌گری نیرومند



این دو دریا، یکسان نیستند: این (یکی)، شیرین و برطرف کننده تشنگی، و نوشیدنش گواراست؛ و آن (دیگری)، شور و تلخ است. و (در عین حال)، از هر دو، گوشت تازهی (ماهی) می‌خورید، و در پی بیرون آوردن زیوری هستید که از آن استفاده می‌کنید. و کشتی‌ها را در آن می‌بینی که (برای اهدافی مهم، سینه‌ی آب را) می‌شکافند، و (یکی از آن اهداف)، این (است) که از فضل خدا طلب و (او را) سپاسگزاری کنید. ۱۲ (با آمدن بهار، از ساعات شب می‌کاهد و) شب را در روز داخل می‌کند، و (با آمدن پاییز، از ساعات روز می‌کاهد و) روز را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را (برای منافع مهمی) رام و مسخر کرد؛ به طوری که هر یک تا زمانی معین در حرکت‌اند. این «الله» است؛ مالک و صاحب اختیار شما. فرمان‌روایی فقط از آن اوست، و کسانی که به جای او می‌پرستید، مالک کمترین چیزی

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَهَذَا
مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ
حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي
لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ
تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكِكُمْ وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ
﴿١٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾ إِنْ شَاءَ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾
وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ
تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِوَاهِرِهَا لِأَيِّمَلْ مِنْهُ شَيْءًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَمِنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

(هم) نیستند. ۱۳ اگر آنان را صدا بزنید، صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر (هم) بشنوند، به (خواسته‌ی) شما پاسخی نمی‌دهند، و روز قیامت، این را که شما (ایشان را) شریک (خدا) قرار می‌دادید، (به کلی) انکار می‌کنند. (هیچ‌کس) مانند (خداوند) آگاه، تو را (از حقایق) باخبر نمی‌کند. ۱۴ ای مردم، این شما هستید که به خدا نیاز دارید، و این خداست که بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است. ۱۵ اگر بخواهد، شما را از بین می‌برد و مخلوقاتی جدید به وجود می‌آورد. ۱۶ و این (کار) برای خدا دشوار نیست. ۱۷ هیچ گنه‌کاری، بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و اگر شخص سنگین‌باری، (کسی را) به برداشتن (بخشی از) آن فرا خواند - هرچند خویشاوند (او) باشد - ذره‌ای از آن برداشته نخواهد شد. تو فقط کسانی را هشدار می‌دهی که از پروردگارشان که (از چشم‌ها) ناپیداست، می‌ترسند و نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند. هر کس (از زشتی‌ها) پاک شود و رشد یابد، فقط به سود خودش پاک شده و رشد یافته است، و بازگشت (همه) فقط به سوی خداست. ۱۸

۱۵ - ۱۷. انسان، عین فقر، و خداوند، عین غناست

مشکران گمان می‌کنند که با پرستش بت‌ها، از بندگی خدا بی‌نیاز می‌شوند، و همچنین اگر خدا ایشان را به پرستش خود دعوت کرده، لابد به عبادت‌شان احتیاج داشته است. در این قضیه، از طرفی، بی‌نیازی‌ست، و از طرف دیگر، فقر و احتیاج؛ یعنی همان قدر که آنان از بی‌نیازی بهره‌مندند، خدا همان قدر فقیر و محتاج ایشان است. خدای سبحان اما برای رد توهم آنان، فقر را منحصر در ایشان، و بی‌نیازی را منحصر در خود کرده، و چون فقر و غنا، همان فقدان و وجدان است، و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد. پس هر چیزی که تصور شود، یا فقیر است، یا غنی. در این صورت، انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنا ندارد.

ملک غنای خداوند چیست؟

ملاك غنای خدا از خلق، و فقر خلق به خدای متعال، این است که خدا، خالق و مدبر امور ایشان است. آوردن لفظ جلاله‌ی «الله»، اشاره به فقر خلق و غنای خدا است؛ آوردن جمله‌ی «اگر بخواهد، شما را از بین می‌برد و خلقی جدید می‌آورد»، به خلقت و تدبیر او اشاره می‌کند؛ و آوردن کلمه‌ی «الحمید» برای این است که او در فعل خودش که همان خلقت و تدبیر باشد، محمود و ستوده است. نتیجه‌ی معنای کلام فوق این است که ای انسان‌ها، شما بدین علت که مخلوق و تدبیرشده‌ی خدایید، فقیر و محتاج به او هستید، و در شما، همه‌گونه فقر و احتیاج هست؛ و خدا بدان سبب که خالق و مدبر است، غنی‌ست، و غیر از او کسی غنی نیست. البته انحصار فقر در مردم در آیه‌ی شریف، نافی فقر همه‌ی موجودات نیست؛ چراکه ملاک فقر، مخلوق بودن است که در همه‌ی موجودات، مشترک است. البته مفسران، برای این انحصار، نکات دیگری نیز طرح کرده‌اند(ر.ک: تفسیر روح‌المعانی، ج ۲۲، ص ۱۸۳).

افعال خدای غنی، پسندیده است

اگر در این آیات شریف، خداوند به صفت حمید ستوده شده، برای اشاره به غنی بودن خدای متعال و پسندیده بودن افعالش بوده است؛ چه عطا کند و چه منع؛ برای این‌که اگر عطا کند، مانند ما انسان‌ها، برای عوض عطا نمی‌کند؛ چون بی‌نیاز از شکر و جزاست؛ و اگر عطا نکند، باز مانند ما انسان‌ها، ملامت نمی‌شود؛ چون احدی از خلاق، حقی بر او ندارد و مالک چیزی از او نیست. ای مردم، اگر او بخواهد شما را از بین ببرد، می‌برد؛ برای این‌که او از شما بی‌نیاز است و با از بین رفتن شما متضرر

نمی‌شود؛ و خلقی جدید می‌آورد تا او را بستانید و ثنایش گویند؛ البته نه بدین علت که او محتاج انسان است؛ بلکه بدین علت که او ذاتاً حمید است، و مقتضای حمید بودنش این است که خلقی باشد تا او به ایشان جود و بخشش کند و ایشان او را بستانند، و این برای خدا دشوار نیست؛ چون قدرتش مطلق است؛ چون «الله» است(ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۶-۴۷).

نتیجه‌ی توجه به برهان امکان و وجوب(فقر و غنا)

در توضیح برهان امکان و وجوب باید گفت که تمام موجوداتی که در این جهان می‌بینیم، روزی معدوم بوده و سپس لباس وجود بر تن کرده‌اند؛ به تعبیر دقیق‌تر، روزی هیچ نبوده و سپس چیز شده‌اند. این دلیل بر آن است که آن‌ها، «معلول» وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند.

می‌دانیم که هر موجود معلولی، وابسته و قائم به «علت» خویش و سراپا نیاز و احتیاج است، و اگر آن علت نیز معلول علت دیگری باشد، او هم به نوبه‌ی خود محتاج و نیازمند خواهد بود، و اگر این امر تا بی‌نهایت تسلسل پیدا کند، مجموعه‌ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت. مسلم است که چنین مجموعه‌ای هرگز وجود نخواهد یافت؛ چراکه بی‌نهایت نیاز، باز نیاز است، و بی‌نهایت فقر، باز فقر. هرگز از بی‌نهایت صفر، عددی به وجود نمی‌آید، و از بی‌نهایت وابسته، استقلال پدیدار نمی‌شود.

اکنون نتیجه می‌گیریم که سرانجام باید به وجودی قائم به ذات و مستقل از تمام جهات برسیم که علت است و معلول نیست. او واجب‌الوجود است که هم غنی است و هم حمید. در عین بی‌نیازی، آن‌قدر بخشنده و مهربان است که شایسته‌ی هر گونه حمد و سپاسگزاری‌ست، و در عین بخشندگی و بنده‌نوازی، از همگان بی‌نیاز است.

توجه به این حقیقت، دو اثر مثبت در انسان‌های مؤمن می‌گذارد: هم آن‌ها را از مرکب غرور و خودخواهی و طغیان پیاده می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که چیزی از خود ندارند که بدان ببالند، و هر چه هست، امانت پروردگار نزد آن‌هاست؛ هم می‌آموزد که دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند و طوق عبودیت غیر «الله» را بر گردن نهند و از همه‌ی تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همت‌شان شوند. مؤمنان، با این دید و جهان‌بینی، هر چه را که در عالم می‌بینند، از پرتو وجود او می‌دانند، و هرگز توجه به اسباب، آنان را از «مسبب‌الاسباب» غافل نمی‌کند(تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۲۱-۲۲۲). / ب



وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا الظُّلُمُتُ وَلَا النُّورُ
 ﴿٢٠﴾ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ
 وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي
 الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا
 وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾ وَإِن يُكَذِّبُوكَ
 فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ
 وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ
 نَكِيرِ ﴿٢٦﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ
 ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ
 مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ
 وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
 الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ
 اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
 وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْفِقَهُم
 أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

نابینا و بینا یکسان نیستند؛ ۱۹ و نه تاریکی‌ها و روشنایی؛ ۲۰ و نه سایه و گرمای آفتاب؛ ۲۱ و زندگان و مردگان (نیز) یکسان نیستند. خداوند، هر کس را که بخواهد، (برای پذیرش حق،) شنوا می‌کند، و تو نمی‌توانی (کافرانِ دل‌مرده که همچون) مردگان در گورها (هستند) را شنوا کنی. ۲۲ تو فقط هشداردهنده‌ای. ۲۳ ما تو را مژده‌دهنده‌ی (مؤمنان) و هشداردهنده‌ی (کافران) فرستادیم؛ در حالی که سراسر حق هستی. و هیچ امتی نیست، مگر این‌که هشداردهنده‌ای در آن بوده است. ۲۴ اگر تو را دروغگو می‌شمردند، (تعجبی نیست؛) پیشینیانِ آنان (نیز پیامبران را) دروغگو شمردند؛ در حالی که پیامبران‌شان با دلایل روشن و نوشته‌های (پندآموز) و کتاب روشنگر سراغ‌شان آمدند. ۲۵ آنگاه کافران را مجازات کردم. پس (بنگر) چگونه من (وضعیت آنان را) دگرگون کردم. ۲۶ آیا

ندیده‌ای که خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاد؟ آنگاه به وسیله‌ی آن، میوه‌هایی رنگارنگ پدید آوردیم و برخی از کوه‌ها، رگه‌ها و جاده‌هایی با رنگ‌های متفاوت؛ (رنگ‌هایی مانند) سفید و قرمز و کاملاً سیاه. ۲۷ و برخی از مردم و جنبندگان و چهارپایان (نیز) به همین‌صورت دارای رنگ‌های گوناگون هستند. از میان بندگان خدا، فقط افراد دانا از خدا می‌ترسند. خداوند، شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده است. ۲۸ کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند و از آنچه به ایشان روزی کرده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، به تجارتی امید بسته‌اند که کساد نخواهد دید. ۲۹ (چنین می‌کنند) تا (خداوند) پاداش آنان را کاملاً به ایشان بدهد و از لطف و عنایت خود (نیز) بر (اجر) ایشان بیفزاید؛ چه این‌که او بسیار آمرزنده و قدرشناس است. ۳۰

۲۳ - ۲۴. انذار بشر؛ در پرتو روی کرد تکلیف‌گرایانه

اسلام، دین تکلیف‌گرای و نه نتیجه‌گرای است. وقتی انسان، نیت، کلام و فعل خود را در مجرای الهی قرار داد، خود آن‌ها به نتیجه خواهند رسید، و دیگر نیاز نیست که او به انتظار بنشیند و نتایج حقایق سه‌گانه را دریابد؛ چراکه خداست که همه چیز را به مقصد می‌رساند. از همین روست که اعمال کفار، چون سراب است، و حقیقتی در آن نهفته نیست. خداوند می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سراپی در یک کویر است که انسان تشنه، از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که سراغ آن می‌آید، چیزی نمی‌یابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را کامل می‌دهد، و خداوند سریع‌الحساب است.» (نور/۳۹). کسی که کافر به خداست، عملش به نتیجه نخواهد رسید و ابتر و ناقص است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «هر امر مهمی که با بسم الله الرحمن الرحیم شروع نشود، ابتر است.» (بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵). البته مقصود، حقیقت نام خداوند است؛ یعنی عمل برای خدا و در راه خدا باشد. بنابراین، افرادی که برای خدا کار نمی‌کنند، از زیان‌کارترین انسان‌ها هستند: «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال می‌پندارند کار نیک می‌کنند! آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. برای همین، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو در روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد.» (کهف/۱۰۳-۱۰۵). پس انسان تا زمانی که در گستره و دامنه‌ی تکلیف الهی و شرعی خود عمل می‌کند، باید مطمئن باشد که عملش به مقصد خواهد رسید.

ای پیامبر، تو فقط انذاردهنده‌ای

انحصار در آیه، انحصار حقیقی نیست؛ بلکه انحصار نسبی است، و معنایش این است که ای پیامبر، تو وظیفه‌ای جز انذار خلق نداری؛ اما هدایت کسی که هدایت می‌شود، و نیز اضلال کسی که گمراه است و هدایت نمی‌پذیرد، چون خدا به کیفر اعمال زشتش گمراهش کرده، کار خدای سبحان است. ما تو را فرستادیم تا بشیر و نذیر باشی، و این کار ما، کاری نوظهور و غریب نیست؛ برای این‌که هیچ امتی از امم گذشته نیست مگر این‌که نذیری در آن‌ها بوده، و این فرستادن بشیر و نذیر، از سنت‌های خداست که همواره در خلقتش جریان داشته و دارد. از ظاهر سیاق آیه برمی‌آید که مراد از نذیر، پیغمبری است که از

ناحیه‌ی خدا مبعوث می‌شود و نه مطلق انذاردهنده‌ها اعم از پیامبران و علمای (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۲۲، ص ۱۸۸).

اگر در آیه‌ی ۲۳ تنها روی انذار تکیه شده، بدین علت است که در آیات پیش، سخن از جاهلان لجوجی بود که همچون مردگان قبرستان، پذیرای هیچ سخنی نبودند؛ اما در آیه‌ی ۲۴، وظیفه‌ی کلی انبیا بیان شده که دارای هر دو جنبه‌ی بشارت و انذار است؛ البته در پایان این آیه باز روی نذیر تکیه می‌کند؛ چراکه بخش اصلی دعوت انبیا، انذار مشرکان و ظالمان بوده است (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۳۸).

معنای عام بودن انذار

هیچ امتی از امت‌های بشری نبوده که دعوت به حق پیامبران در آن ظهور نکرده باشد؛ اما اثبات این‌که انذار هر پیغمبری به یک یک امتش رسیده و دعوتش شامل یک یک افراد شده باشد، مشکل است؛ زیرا عالم دنیا، محل تراحم علل و اسباب است، و این تراحم در آن حکم‌فرماست و نمی‌گذارد این غرض به دست آید؛ همچنان که سایر مقتضیات عمومی که عامل صنع تقدیرشان کرده، با این غرض هماهنگ نیست. برای مثال، هر انسانی که به دنیا می‌آید، این اقتضا را دارد که عمری طبیعی کند؛ اما حوادث عالم متراحم دنیا، در بیشتر افراد، مزاحم این اقتضا می‌شود و نمی‌گذارد که بیشتر افراد، عمر طبیعی خود را بکنند. همچنین هر انسانی که به دنیا می‌آید، مجهز به جهاز تناسلی است تا بتواند با ازدواج، نسلی از خود باقی بگذارد؛ اما بعضی از افراد، پیش از فرزنددار شدن می‌میرند.

پس نبوت و انذار در هر امتی لازم و واجب است؛ اما مستلزم آن نیست که تمامی افراد آن امت به طور حتمی از هدایت پیغمبر خود برخوردار شوند، و دعوت او به گوش یک یک اشخاص برسد. از این رو ممکن است بعضی دعوت او را از خود او نشنوند، بلکه با واسطه یا وسایطی بشنوند، و برخی هم اصلاً به گوششان نخورد، و علل و اسبابی بین او و آن دعوت حایل شود. در نتیجه، هر فردی که دعوت، متوجه او شد و به گوشش رسید، حجت بر او تمام می‌شود، و هر فردی که دعوت پیغمبرش به گوشش نرسید، حجت بر او تمام نیست و جزء مستضعفان است که امرشان به دست خدا است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۲-۵۳)؛ که در باره‌شان فرموده است: «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتاً مستضعف‌اند). نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند.» (نساء/۹۸). /ب



وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿۳۲﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۳۳﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿۳۴﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿۳۵﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفَ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿۳۶﴾ وَهُمْ يَصْطَرَّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَاهُنَا صَاحِبِ الْمَقَامِ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ فِيهَا أَوْ لِمَ نَعْمَرُكُمْ مَا تَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿۳۷﴾ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۳۸﴾

و آنچه بر تو وحی کرده‌ایم، یعنی این کتاب، حق و حقیقت کامل است که کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌کند. به راستی خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بیناست. ۳۱ سپس این کتاب را به کسانی که از میان بندگان مان برگزیده‌ایم، به ارث دادیم. پس برخی از بندگان مان به خود ستم می‌کنند، و بعضی میانه‌رو هستند، و گروهی با توفیق خدا (و) به وسیله‌ی کارهای خوب (، از دیگران) سبقت می‌گیرند (و به قرب الهی می‌رسند). این (میراث) نهادن کتاب الهی به بندگان برگزیده، حقیقتاً لطف و عنایتی بزرگ است. ۳۲ (آن افراد شایسته) در باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت همیشگی‌ست، وارد می‌شوند. در آنجا، با دست‌بندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند، و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. ۳۳ و می‌گویند: «سپاس و ستایش، از آن خداست؛ همو که اندوه را

از ما برطرف کرد. به راستی پروردگار ما بسیار آمرزنده و قدرشناس است؛ ۳۴ همو که از روی لطف و عنایت خویش، ما را در سرای جاودان جای داد؛ به طوری که در اینجا، نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.» ۳۵ و کافران، آتش دوزخ را خواهند داشت. نه فرمان مرگشان صادر می‌شود تا بمیرند، و نه عذاب آتش بر آنان سبک می‌شود. بدین‌سان، هر شخص ناسپاسی را کیفر می‌دهیم. ۳۶ ایشان در آنجا به شدت فریاد می‌زنند: «پروردگارا، ما را از اینجا بیرون آور تا کارهایی شایسته، غیر از کارهایی که می‌کردیم، بکنیم» (ولی پاسخ می‌آید که: «مگر آن قدر به شما عمر ندادیم که شخصی که بخواهد پند گیرد، بتواند در آن (مدت) پند گیرد، و (مگر پیامبری) هشداردهنده نزد شما نیامد؟ بنابراین بچشید؛ که ستم‌کاران هیچ یآوری ندارند.» ۳۷ خداوند از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه است. او (اسرار) درون سینه‌ها را به‌خوبی می‌داند. ۳۸

این طایفه، به اذن خدا و به سبب فعل خیرات، بر دو طایفه‌ی دیگر امامت دارند (انبیاء/۷۳). در نهایت، خداوند می‌فرماید: این‌که کتاب را ارث دادیم، خود فضلی بزرگ از ناحیه‌ی خداست که فعالیت و کوشش کسی در آن دخالت ندارد، و چنین نیست که کسی از راه عمل به وظایف، به این فضل برسد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۶۴).

مفسران اما در مقام تبیین کیفیت ترتیب طوایف سه‌گانه گفته‌اند: ۱. هدف، بیان ترتیب مقام‌های مردم در سلسله‌ی تکاملی‌ست؛ زیرا نخستین مرحله، مرحله‌ی عصیان و غفلت؛ بعد از آن، مقام توبه و انابه؛ و سرانجام، توجه و قرب به خداست. هنگامی که معصیتی از انسان سر می‌زند، او ظالم است؛ هنگامی که توبه می‌کند، مقتصد است؛ و زمانی که توبه‌ی او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون شد، به مقام قرب او می‌رسد و در سلسله‌ی سابقین بالخیرات قرار می‌گیرد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۳۳۹)؛ ۲. این ترتیب، به علت فزونی و کمی افراد این سه گروه است: ظالمان، اکثریت را تشکیل می‌دهند؛ مقتصدان، در مرحله‌ی بعد هستند؛ و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکان‌اند، از همه کم‌ترند؛ هرچند از نظر کیفیت از همه والاترند (فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۹۴۴)؛ ۳. امام صادق (ع) فرموده است: «ظالم را از این نظر مقدم کرده تا از رحمتش مأیوس نشود، و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نهاده تا به عملشان مغرور نشوند (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، ذیل آیات شریف).

پاسداران کتاب الهی

حق نعمت قرآن کریم، تنها زمانی ادا می‌شود که انسان‌ها در صف سابقین بالخیرات در آیند؛ یعنی از تمام امت‌ها در نیکی‌ها پیشی گیرند؛ در فراگیری علم و دانش سبقت جویند؛ در تقوی و پرهیزگاری، در عبادت و خدمت به خلق، در جهاد و کوشش، در نظم و حساب، در ایثار و فداکاری، و در امور نیک پیش‌گام باشند. در غیر این صورت، حق آن را ادا نکرده‌اند؛ چراکه نسخه‌ی شفا بخش الهی را پشت سر افکنده و به ادامه‌ی درد و رنج خود کمک کرده و مصداق ظالم به نفس شده‌اند؛ اما این گروه گنه‌کار نباید این حقیقت را فراموش کنند که آن‌ها نیز به مضمون آیه‌ی شریف، در زمره‌ی «برگزیدگان پروردگار» بوده‌اند و این استعداد بالقوه را دارند که مرحله‌ی ظلم را پشت سر نهند و به مرحله‌ی مقتصد بودن و میانه‌روی گام بگذارند، و از آنجا نیز پرواز کنند و به اوج افتخار سابقین بالخیرات برسند که آن‌ها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی، برگزیدگان حق‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۶۵-۲۶۶). /

۳۲. خداوند، قرآن را به ارث داد

معنای ارث دادن کتاب به قوم و مردمی این است که کتاب را نزد ایشان بگذارد تا کتاب، نسل به نسل و از سلف به خلف دست به دست بگردد، و همه از آن برخوردار شوند. مراد از کتاب در آیه‌ی شریف نیز قرآن کریم است و نه مطلق کتب الهی (روح‌المعانی، ج ۲۲، ص ۱۹۵). البته بنا بر تفسیری، وارثان این کتاب، هر سه گروه ظالم به نفس، مقتصد، و سابق به خیرات هستند؛ اما قاضی حقیقی وراثت، سابقین به خیرات‌اند. بنا بر تفسیر دیگر، وارثان کتاب، تنها سابقین به خیرات‌اند؛ چراکه تنها آن‌ها صلاحیت وراثت را دارند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۶۴).

بندگان خاص و خالص کیان‌اند؟

مفسران در این‌که این بندگان خاص چه کسانی هستند، اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که انبیا هستند. برخی گفته‌اند که بنی‌اسرائیل‌اند؛ که جزء مشمولان آیه‌ی «خداوند، آدم و نوح و آل‌ابراهیم و آل‌عمران را بر جهانیان برتری داد.» (آل‌عمران/۳۲) هستند (ر.ک: مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۰۸). گروهی دیگر گفته‌اند که امت محمد (ص) هستند که قرآن را از پیغمبر خود ارث می‌برند و به سوی او باز نیز می‌گردند، و علمایشان، بدون واسطه، و بقیه‌ی امت، به واسطه‌ی علما، از قرآن بهره‌مند می‌شوند. دسته‌ی دیگر گفته‌اند که تنها علمای امت محمد (ص) هستند (ر.ک: منهج‌الصادقین، ج ۷، ص ۴۴۸). بعضی دیگر که به روایات بسیار زیادی از امام باقر (ع) و صادق (ع) استناد کرده‌اند، گفته‌اند که مراد از این اصطفاشدگان، ذریه‌ی رسول خدا (ص) از اولاد فاطمه (ع) هستند (نورالقلین، ج ۴، ص ۳۶۱)؛ که جزء آل‌ابراهیم و مشمول آیه‌ی ۳۳ آل‌عمران نیز هستند، و رسول خدا (ص) هم تصریح فرموده که آنان، عالم به قرآن هستند و نظر ایشان در باره‌ی قرآن صائب است، و مطابق روایت ثقلین (سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۱۳۲)، ماترک پیامبر (ص) و ملازم قرآن‌اند، و تا زمانی که کنار حوض بر پیامبر (ص) وارد شوند، از هم جدا نمی‌شوند.

مراد از طوایف سه‌گانه

۱. ظالم به نفس، کسی‌ست که گناهی به گردن داشته باشد. این عنوان، شامل هر مسلمانی از اهل قرآن می‌شود؛ چون اهل قرآن است که عنوان اصطفاء و وارث قرآن بر او صادق است؛ ۲. مقتصد که به معنای متوسط است، کسی‌ست که در وسط راه و بین طریق واقع است؛ ۳. سابق به سوی خیرات به اذن خدا، کسی‌ست که از دسته‌ی یکم یعنی ظالم به نفس، و از دسته‌ی دوم یعنی میانه‌روها، به درجات قرب نزدیک‌تر است (واقعه/۱۱).



او کسی است که شما را یکی پس از دیگری در زمین ساکن کرد. پس هر کس کفر ورزد، کفرش فقط به زیان خودش است، و کفر کافران فقط موجب زیاد شدن خشمی بزرگ در پیشگاه پروردگارشان (نسبت به آنان) خواهد شد، و کفر کافران فقط به زیان آنان می‌افزاید. ۳۹ بگو: مرا از بت‌هایتان که به جای خدا می‌پرستید، آگاه کنید: به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند. آیا در (آفرینش) آسمان‌ها شراکتی دارند؟ آیا به آنان کتابی داده‌ایم، و در نتیجه، آنان به سبب (داشتن) آن، بر دلیلی روشن استوارند؟ (این‌طور نیست؛) بلکه ستم‌کاران فقط به یکدیگر وعده‌هایی دروغین می‌دهند. ۴۰ خداوند، آسمان‌ها و زمین را ننگه می‌دارد تا مبادا از بین بروند، و اگر در آستانه‌ی نابودی قرار گیرند، پس از خدا، هیچ‌کس نیست که آن‌ها را حفظ کند. او بسیار بردبار و آمرزنده است. ۴۱ (مشرکان، پیش از بعثت

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ۚ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۚ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مُقْتَالًا ۚ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ ۚ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ ۚ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ۚ وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ ۚ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾ اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ ۚ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۚ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۚ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

پیامبر)، با قاطعیت تمام به خدا سوگند خوردند که اگر هشداردهنده‌ای نزدشان بیاید، حتماً از هر يك از امت‌ها (و جوامعی که پیامبر داشته)، هدایت‌یافته‌تر خواهند شد. پس هنگامی که هشداردهنده‌ای سراغ‌شان آمد، تنها بر دوری و گریزشان (از حق) افزود. ۴۲ (این روی‌گردانی)، از سر تکبر و برتری‌جویی در زمین و نیرنگ بد بود؛ در حالی که نیرنگ بد فقط دامن صاحبش را می‌گیرد. بنابراین آیا منتظر (چیزی) غیر از (فرا رسیدن) سنت (الهی) هستند (که در مورد) پیشینیان (گناه‌کار اجرا شد)؟ (نباید چنین انتظاری بکشند)؛ زیرا (هنگامی که فرمان عذاب فرا رسد)، هیچ جایگزین‌شدنی برای سنت خدا نمی‌یابی (و عذاب به نعمت تبدیل نمی‌شود)، و (نیز) هیچ جابه‌جایی برای سنت خدا نخواهی یافت (، و عذاب به قومی دیگر نخواهد رسید). ۴۳ آیا در زمین سیر و سیاحت نکرده‌اند تا ببینند فرجام پیشینیان آنان چگونه بوده است؛ در حالی که آنان از اینان نیرومندتر بودند؟ (آری)، هیچ چیز، نه در آسمان‌ها و نه زمین نمی‌تواند از (حوزه‌ی قدرت) خدا بگریزد؛ زیرا او همواره دانا و تواناست. ۴۴

۴۲ - ۴۳. هشدارها چقدر خاصیت اصلاحگری دارد؟

پیش از بعثت رسول خدا ﷺ، خبر به قریش رسیده بود که اهل کتاب، پیغمبران خود را تکذیب کرده‌اند. قریش گفتند: خدا، یهود و نصاری را لعنت کند که پیامبرانی به سویشان آمدند و آنان تکذیب‌شان کردند. به خدا سوگند، اگر پیامبری به سوی ما آید، بی‌گمان راه‌یافته‌ترین امت‌ها خواهیم بود (تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۳۳؛ الدرالمنتور، ج ۵، ص ۲۵۵). آن‌ها که از بی‌وفایی امت‌ها با رسولان‌شان متعجب بودند، وقتی نوبت به خودشان رسید، رفتاری مشابه نشان دادند. نه ارجی بر کلام رسول خدا ﷺ نهادند و نه وقعی بر آراء و فرامین عقل؛ بلکه با به خطر افتادن منافع نامشروعشان، فاصله‌ی آن‌ها از حق بیشتر شد. آری، همیشه از حق فاصله داشتند؛ اکنون بیش از هر پیش فاصله گرفتند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۹۳-۲۹۴).

راه‌یافته‌ترین امت‌ها یعنی چه؟

تفاسیری در باب این عبارت مشرکان ذکر شده است:

۱. قریش گفته است: اگر نذیری (انذاردهنده‌ای) به سوی ما بیاید، ما راه‌یافته‌تر از یکی از امت‌ها خواهیم بود؛ یعنی یکی از امت‌هایی که برایشان نذیر آمده است؛ از قبیل یهود و نصاری. آنان گفتند که ما امتی هستیم که فعلاً نذیری نداریم، و اگر برای ما هم نذیری بیاید و ما نیز امتی صاحب نذیر شویم، مانند یکی از این امت‌های صاحب نذیر، با تصدیق نذیر خود، راه‌یافته‌تر از امت مثل خود می‌شویم.

۲. قریش گفته است: اگر نذیری به سوی ما بیاید، از همه‌ی امت‌ها راه‌یافته‌تر خواهیم بود. این عمومیت را عبارت «احدی‌الامم» می‌رساند؛ یعنی بی‌گمان ما راه‌یافته‌تر از یک یک امت‌هایی خواهیم بود که رسول خدا را تکذیب کردند؛ مانند یهود و نصاری و غیر ایشان (روح المعانی، ج ۲۲، ص ۲۰۵).

۳. قریش گفته است: ما راه‌یافته‌تر از امتی می‌شویم که از شدت خوبی و برتری از امت‌های دیگر در باره‌اش گفته می‌شود «یگانه‌ی امت‌ها»؛ همچنان که در باره‌ی مردی که فوق‌العادگی دارد، می‌گویند این مرد، «یگانه‌ی قوم و عصر خویش» است (همان).

برخورد مشرکان قریش با رسول اعظم ﷺ
 هنگامی که پیامبر اعظم ﷺ به سمت مشرکان قریش فرستاده شد، به سبب استکبار و نیرنگ‌های بدی که داشتند، بر دوری و فرار آنان افزوده شد. «مکر»، بدین معناست که شخصی را با حيله از هدفی که دارد، منصرف کنی. این کار، دو گونه دارد: ۱. به نحو پسندیده؛ مثل این‌که بخواهی با حيله او را به کاری

نیک واداری. چنین مکاری، به خدا هم نسبت داده می‌شود؛ همچنان که خود فرموده است: «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمُرْكِبِينَ» (آل عمران/۵۴)؛ ۲. به نحو نکوهیده؛ این‌که بخواهی با حيله او را به کاری زشت واداری (مفردات، ص ۷۷۲). در آیه‌ی شریف، همین مکر منظور است؛ لکن چنین مکاری جز به صاحبش نمی‌رسد. وقتی نذیر (پیامبر ﷺ) به سوی مشرکان آمد، از او اعراض و دوری کردند؛ برای این‌که در زمین استکبار داشتند.

مکر ناپسند جز به صاحبش نمی‌رسد

مکر بد جز بر صاحبش نازل نمی‌شود و نمی‌رسد و در غیر از خود او مستقر نمی‌شود. مکر بد ممکن است به شخص مکرشده صدمه‌ای وارد کند؛ اما چیزی نمی‌گذرد که از او زایل می‌شود و دوام نمی‌آورد؛ ولی اثر زشت آن، چون ناپسند است، در نفس مکرکننده باقی می‌ماند، و چیزی نمی‌گذرد که آن اثر ظاهر می‌شود و گریانش را می‌گیرد و برای آن مجازات می‌شود؛ در دنیا یا آخرت. برای همین گفته‌اند که کیفر مکر ناپسند جز به مرتکبش نمی‌رسد (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۲۵۶)؛ همچنان‌که خداوند فرموده است: «ای مردم، ستم‌های شما، به زیان خود شماست.» (نوس/۲۳) و نیز فرموده است: «پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است.» (فتح/۱۰).

سنت خداوند در این رابطه چیست؟

پس مکاران، جز سنت جاری در امم گذشته که همان عذاب الهی نازل بر مکاران و نتیجه‌ی مکر و تکذیب آیات خدا بود، انتظار دیگری نمی‌کشند. سنت خداوند نیز تبدیل‌شدنی و تحویل‌پذیر نیست. تبدیل سنت خدا، یعنی عذاب خدا را بردارند و به جایش عافیت و نعمت بگذارند، و تحویل سنت، این است که عذاب فلان قوم را که مستحق آن هستند، به سوی قومی دیگر برگردانند؛ اما سنت خدا نه تبدیل می‌پذیرد و نه تحویل؛ برای این‌که خدای متعال، بر صراط مستقیم است. حکم او، نه تبعیض دارد و نه استثنا؛ همچنان که خدای متعال، مشرکان مورد نظر آیه را در جنگ بدر عذاب کرد و همگی را کشت (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۸۰ - ۸۳). نوسان و دگرگونی سنت‌ها، در باره‌ی کسی تصور می‌شود که آگاهی محدودی دارد، و با گذشت زمان، از مسائلی واقف می‌شود که او را از سنت دیرینه‌اش باز می‌دارد؛ یا کسی که آگاه است اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی‌کند و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است؛ ولی پروردگاری که از همه‌ی این امور منزه و پاک است، سنتش در باره‌ی آیندگان، همان است که در باره‌ی پیشینیان بوده است؛ سنت‌هایی که ثابت و تغییرناپذیر است (تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۹۷). ا/ب

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا
مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

آیاتها سُوْرَةُ الْيَسْرِ: ٤٥ ٨٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ۱. وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۲. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۳. عَلَى
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۴. تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۵. لَتُنذِرَ قَوْمًا
مَا أُنذِرُوا أَبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ۶. لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ
أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۷. إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا
فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ۸. وَجَعَلْنَا مِ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَهُمْ فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ
۹. وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۱۰.
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فُبَشِّرُهُ
بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ۱۱. إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ
مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ۱۲.

اگر خداوند، مردم را به کیفر آنچه به دست آوردند مجازات می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا زمانی معین به آنان مهلت می‌دهد. پس هنگامی که اجل‌شان فرا رسد، (با دقت به حساب آنان خواهد رسید؛ زیرا) همواره خداوند به بندگانش بیناست. ۴۵

سوره یس (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

یا، سین. ۱ سوگند به قرآن پر حکمت؛ ۲ که تو از فرستادگان (ما) هستی؛ ۳ (و) بر راهی راست (و بی‌مانند قرار داری). ۴ (منظورم از قرآن، کتاب) نازل‌شدهی خدای شکست‌ناپذیر و مهربان (است)؛ ۵ تا (با آن)، جمعیتی را بیم دهی که نیاکان‌شان هشدار داده نشده و از این رو غافل‌اند. ۶ به راستی فرمان (عذاب الهی)، بر بیشتر آنان لازم شده است؛ به همین سبب ایمان نمی‌آورند. ۷ ما در

گردن‌های آنان غل و زنجیرهایی قرار داده‌ایم که تا چانه‌هایشان ادامه دارد، و به همین سبب، سرهایشان رو به بالاست (و نمی‌توانند جلوی خود را ببینند). ۸ و از پیش رویشان مانعی قرار داده‌ایم و از پشت سرشان (نیز) مانعی نهاده‌ایم. آنگاه بر (دیدگان) آنان پرده‌ای افکنده‌ایم. در نتیجه، نمی‌بینند. ۹ برای آنان، یکسان است که ایشان را (از عذاب الهی) بیم دهی یا ندهی؛ (در هر صورت، آن‌ها) ایمان نمی‌آورند. ۱۰ تو فقط کسی را هشدار می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خداوند - با این‌که (از دیدگان) پنهان است - بترسد؛ پس او را به آموزشی (بزرگ) و پاداشی عالی مژده بده. ۱۱ این ما هستیم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را که از پیش (در زمان حیات‌شان در دنیا) فرستاده و آنچه را که (پس از مرگ) از خود به جای گذاشته‌اند، می‌نویسیم و همه چیز را در (وجود) پیشوایی روشن‌گر ثبت کرده‌ایم. ۱۲

جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند.»؛ در حالی که خدا چنین حکم کرده است که مردم در روی زمین بمانند و زمین را آباد کنند؛ همچنان که فرموده است: «و برای شما در زمین، قرارگاه و وسیله‌ی بهره‌گیری تا زمان معینی خواهد بود.» (اعراف/۲۴). پس بدین جهت، گناه‌کاران را مؤاخذه نمی‌کند و آن‌ها را تا روزی معین مهلت می‌دهد؛ آن روز، یا روز مرگ است، یا روز قیامت. پس وقتی آن روز رسید، هر عاملی از ایشان را به آنچه عمل کرده، جزا می‌دهد؛ چراکه او به کار بندگانش بصیر است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۸۴ - ۸۶).

مهلت دادن به گناه‌کاران؛ قضای رانده‌شده‌ی پروردگار

خداوند، مطابق سنت و قضای رانده‌شده‌ی خود، به گناه‌کاران مهلت و فرصت اصلاح می‌دهد؛ گرچه برخی خود را در این فرصت مغتنم نیز به گناه بیشتر و بزرگ‌تر می‌آلایند. صدا البته که انسان هرچه اراده می‌کند، تحت حاکمیت مشیت خداوند است، و هرچه عمل می‌کند، به قوتی است که خداوند بدو داده است؛ لکن در حسناش، خداوند بدان شایسته‌تر، و در گناهانش خود بدان سزاوارتر است. خیرات، از ناحیه‌ی خدا بر او نازل می‌شود، و شر او، به مثابه کیفر جنایاتی که کرده است، به سوی خودش باز می‌گردد. اگر به طاعت خدا رو می‌کند، به سبب تسلط خدا بر اوست، و اگر از رحمتش مأیوس می‌شود، به علت سوءظن به اوست.

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند که خدای عز و جل می‌فرماید: «ای فرزند آدم، حمد برای من است، و حجت بر تو تمام است، و تو با این عصیان، راه مؤاخذه‌ی مرا به روی خود گشودی، و با احسانت، مستحق پاداش نیکی شدی که نزد من است. من هیچ‌گاه از تحذیر تو کوتاهی نکردم و تو را در حین سرگرمی و غرورت به عذاب نگرفتم.» آنگاه فرموده‌اند که این همان کلام خداست که می‌فرماید: «خداوند اگر مردم را به سبب کارهایی که کرده‌اند، مجازات کند، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت.» نیز می‌فرماید: «من تو را به بیش از طاقتت تکلیف نکردم، و از امانت، جز همان قدری را که خودت برضد نفست اقرار می‌کنی، بر تو تحمیل نکردم. من از تو برای خود به آن قدر راضی‌ام که تو از من برای خودت راضی باشی.» آنگاه خدای عز و جل می‌فرماید: «ولی (به لطفش اجل) آن‌ها را تا سرآمد معیّتی به تأخیر می‌اندازد (و مهلت اصلاح می‌دهد)؛ اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، خداوند، هر کس را به مقتضای عملش جزا می‌دهد. او به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است).» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۰) /

۴۵. خداوند به گناه‌کاران مهلت می‌دهد

خداوند، تمام انسان‌ها را در این آیه تهدید می‌کند که اگر بخواهد ایشان را به سبب اعمالشان (گناهانشان) در دنیا مجازات کند، هیچ جنبنده‌ای روی زمین باقی نخواهد ماند؛ اما عذابشان را برای مدتی معین به تأخیر می‌اندازد. در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی نحل نیز همین معنا آمده است.

گناه، زمین و زمان را به هلاکت می‌کشاند

مراد از جنبنده، هر موجودی است که روی زمین جنب و جوش و حرکتی دارد؛ حیوان باشد یا انسان. اگر خداوند به کیفر کفر و تکذیب انسان‌ها، همه‌ی جنبندگان را هلاک می‌کند، برای این است که ۱. همه‌ی جنبندگان برای انسان خلق شده‌اند؛ همچنان که خود فرموده است: «او خدایی است که همه‌ی آنچه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.» (بقره/۲۹)؛ ۲. بعضی از مفسران اما گفته‌اند که این هلاکت همه‌ی جنبندگان به سبب شومی گناهان است؛ همچنان که از آیه‌ی «و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستم‌کاران شما نمی‌رسد»؛ بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چراکه دیگران سکوت اختیار کردند، و بدانید که خداوند کیفر شدید دارد.» (انفال/۲۵) برمی‌آید که پاره‌ای از گناهان و ظلم‌ها، فتنه‌ای عالم‌گیر می‌آورند که غیر از مرتکب ظلم را نیز شامل می‌شود (تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۶۱۹).

تفسیر دوم، درست نیست؛ برای این‌که شومی گناه نباید از گناه‌کار تجاوز کند و دامن‌گیر غیر او شود؛ همچنان که خدای متعال فرموده است: «هیچ گنه‌کاری، بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.» (فاطر/۱۸)؛ اما مفهوم آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی انفال که شاهد آورده شده، این است که فتنه‌ی ناشی از ظلم، تنها به کسانی از ایشان می‌رسد که مرتکب ظلم شده‌اند و نه به عموم مردم، اعم از ستم‌کاران و غیر آنان (ر.ک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۶۳-۶۴). پس نتیجه و آثار گناه گناه‌کاران، به انبیا، اولیا و پاکان روزگار آسیبی نخواهد رساند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۰۳).

چرا خداوند عذاب گناه‌کاران را به تأخیر می‌اندازد؟

در آیه‌ی گذشته، خداوند، مجرمان بی‌ایمان را به سرنوشت پیشینیان تهدید کرد. این تهدید، سؤال مقدری را برای بسیاری از آن‌ها و دیگران طرح می‌کند که اگر سنت الهی در باره‌ی همه‌ی گردنکشان چنین است، چرا خداوند این قوم مشرک و سرکش مکه و دیگر گناه‌کاران را مجازات نمی‌کند؟! خداوند به این پرسش چنین پاسخ داده است: «اگر خدا می‌خواست که همه‌ی مردم را به جرم گناهانشان مؤاخذه کند، آن‌طور که نیرنگ‌بازان مشرک و مکذب را مؤاخذه کرده، دیگر هیچ



وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۲﴾
 إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا
 إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ
 الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۴﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا
 إِلَيْكُمْ لِمُرْسَلُونَ ﴿۱۵﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾
 قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمُ
 مِمَّا عَذَابُ الْيَمِّ ﴿۱۷﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ
 بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۱۸﴾ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ
 يَسْعَى قَالَ يٰ قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۹﴾ اتَّبِعُوا مَنْ
 لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۲۰﴾ وَمَالِي لَأَعْبُدُ الَّذِي
 فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۱﴾ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا
 إِنْ يُرِيدِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا
 وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿۲۲﴾ إِنِّي إِذْ لَأَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۳﴾ إِنِّي أَعْمَتُ
 بَرْبِكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿۲۴﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي
 يَعْلَمُونَ ﴿۲۵﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۲۶﴾

برای آنان، سرگذشتی (عجیب) را بازگو کن؛ اهل آن شهر را در آن زمان که فرستادگان (خدا) نزد آنان آمدند؛ ۱۳ آنگاه که دو تن را نزد آنان فرستادیم. پس (مردم) را به خدا دعوت کردند؛ ولی) آنان آن دو را دروغگو خواندند. در نتیجه، ما با سومین نفر، آن دو را تقویت کردیم. آنگاه گفتند: «ما نزد شما فرستاده شده ایم.» ۱۴ (اهل آن شهر) گفتند: «شما فقط انسان‌هایی مانند ما هستید و (خدای) رحمان هیچ چیز نازل نکرده است. شما فقط دروغ می‌گویید.» ۱۵ (پیامبران) گفتند: «پروردگار ما می‌داند که قطعاً ما (با مأموریتی ویژه از سوی او) نزد شما فرستاده شده ایم؛ ۱۶ و وظیفه‌ی ما فقط رساندن آشکار (پیام الهی) است.» ۱۷ (مردم) گفتند: «ما (وجود) شما را به فال بد گرفته ایم. اگر (از دعوت‌تان) دست برندارید، حتماً سنگسارتان می‌کنیم و از جانب ما، عذابی دردناک به شما خواهد رسید.» ۱۸ (پیامبران) گفتند: «(سبب)

شومی (و بیچارگی) شما، همان کفر و گناهان شماست که) همراه خودتان است. آیا اگر (از سوی افرادی خیرخواه) نصیحت شوید (، چنین برخوردی با ایشان صحیح است)؟ (شومی‌ای که دامن‌گیرتان شده، از جانب ما نیست)؛ بلکه شما (خود) افرادی تجاوزکار هستید.» ۱۹ از دورترین نقطه‌ی شهر، مردی شتابان آمد (و) گفت: «ای قوم من، از فرستادگان (خدا) پیروی کنید؛ ۲۰ از کسانی پیروی کنید که هیچ مزدی از شما نمی‌خواهند و خود هدایت شده‌اند؛ ۲۱ آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و تنها نزد او بازگردانده خواهید شد؟ ۲۲: آیا به جای او، خدایانی را انتخاب کنم؟ اگر (خدای) رحمان بخواهد به من زبانی برساند، شفاعت آنان هیچ چیز (از عذاب الهی) را از من دفع نمی‌کند، و نمی‌توانند مرا نجات دهند؛ ۲۳ در آن صورت، قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود؛ ۲۴ من به مالک و صاحب‌اختیار شما ایمان آورده‌ام. بنابراین، از من بشنوید (و بپذیرید).» ۲۵ (سرانجام، به جرم ایمان، او را کشتند، و از عالم غیب) به او گفته شد: «وارد بهشت شو.» گفت: «ای کاش قوم من از آموزش پروردگارم نسبت به من و این‌که مرا از افراد مورد اکرام و احترام قرار داد، آگاه بودند.» ۲۶ و ۲۷

شود، و انکار این مقدار شناسایی، معنای دیگری جز لجبازی ندارد.

۲. اگر این بت‌ها به راستی شفاعت و وساطتی داشته باشند، این مقام را خدا به آن‌ها افزوده کرده، و خدا شفاعت را در جایی به آن‌ها افزوده می‌کند که خودش در باره‌ی آن مورد، اراده‌ای حتمی نداشته باشد. لازمی این برهان این است که شفاعت بت‌های شما، تنها در مواردی نافذ باشد که خدا اجازه‌ی شفاعت‌شان را داده باشد؛ همچنان که خودش فرموده است: «هیچ شفاعت‌کننده‌ای، جز با اذن او نیست.» (یونس/۳). در مواردی اما که او اراده‌ای حتمی داشته باشد، دیگر شفاعت همین شفیعان فرضی هم مفید واقع نمی‌شود؛ نه می‌تواند خیری به ایشان برساند و نه ضرری را از ایشان دفع کند.

۳. اگر خدای متعال به «رحمان» تعبیر شده، برای این بوده که به سعه‌ی رحمت خدا و بسیاری آن اشاره کند، و نیز بفهماند که تمام نعمت‌ها از ناحیه‌ی او، و تدبیر همه‌چیز به دست اوست. وقتی تمامی نعمت‌ها و نیز نظام جاری در آن‌ها، مظاهر رحمت واسع خدا و قائم بدان بود، و هیچ یک از آن‌ها از خود استقلال در تدبیر امر خود نداشت، قهراً تدبیر آن‌ها فقط با خدای متعال خواهد بود. حتی تدبیر ملائکه هم - به فرض که به قول مشرکان، سهمی از تدبیر به دست ملائکه باشد -، باز همان نیز از رحمت خدا و تدبیر اوست. پس نتیجه می‌گیریم که ربوبیت، تنها از آن خداست، و همچنین الوهیت، خاص اوست. سپس این دین‌دار واقعی، رو به رسولان کرد و ایشان را به شاهد خود خواند تا بر ایمانش تأکید کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۱۱۱-۱۱۶)؛ گرچه برخی قائل‌اند که به سوی مردم رو کرده است (روح‌المعانی، ج ۲، صص ۲۲۸؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۶۰).

در نهایت: ۱. مردم، او را کشتند؛ به روایتی، بر او سنگ باریدند و پیکرش را چنان آماج سنگ‌ها قرار دادند که بر زمین افتاد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد (تفسیر قرطبی، ذیل آیات شریف). به روایت دیگری، او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۳۹۱)؛ ۲. در بهشت برزخ جای گرفت؛ بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه‌ای از بهشت و دوزخ رستاخیز است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام در مورد قبر فرموده است: «قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است.» (بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۸)؛ ۳. اما باز در پی خیرخواهی برای مردم بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «این مرد باایمان، هم در حال حیات خود، خیرخواه قوم خویش بود، هم بعد از مرگ، آرزوی هدایت آن‌ها را داشت.» (تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۶۶). ا/ب

۲۰ - ۲۷. دفاع همه‌جانبه از حریم دین

حبیب نجار، فردیست که در ساحت عبودیت تام، برای خدا و در جهت دفاع از دین خدا قیام کرده، و برای همین، از بندگان مکرم خدا شده بود. این در حالی‌ست که خدای سبحان در کلامش هیچ‌کس جز ملائکه (انبیاء، ۲۶-۲۷) و کسانی را که ایمانشان کامل است (مخلص معارج، ۳۵) یا مخلص (صافات، ۴۰ و ۴۱)، با صفت مکرم توصیف نکرده است. او برای دفاع از پیامبران الهی قیام علمی و عملی کرد تا همه بدانند که حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جایز نیست (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۴۹). دفاع او از رسولان، به علت راه‌یافتگی ایشان به توحید و مطالبه نکردن مزد از مردم - و هر غرض فاسد دیگر - است؛ چراکه غیر از مردان الهی، یا راه‌یافته نیستند، یا در پی اغراض و مقاصد فاسدند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۱).

چرا باید خدا را پرستید؟

حبیب نجار با خطاب قرار دادن خود، به زیبایی می‌گوید که چون مبدأ ایجاد انسان، خداست، و بازگشت همه‌چیز نیز به سوی اوست، همه‌ی انسان‌ها چون من، قائم به وجود او هستند. در نتیجه، برای انسان چیزی غیر از عبودیت محض نیست؛ عبودیتی که نه به طمع بهشت است و نه ترس از دوزخ. او برای اثبات این کلام خود و نفی کلام بت‌پرستان، سه برهان نیز اقامه کرد:

توضیح این‌که بت‌پرستان معتقد بودند که ۱. خدای سبحان، اجل از آن است که حس یا خیال بشر یا عقل او به وی احاطه یابد و او را بشناسد، یا تصور کند، و هیچ قوه‌ی ادراکی نمی‌تواند او را بشناسد، و برای همین، انسان نمی‌تواند با عبادت متوجه او شود؛ ۲. تنها راه عبادت خدا این است که ما در عبادت، متوجه مقربان درگاه او و اقویای خلقش مانند ملائکه‌ی گرمایش یا بعضی از اجنه یا قدیسین از بشر شویم تا آن‌ها در رساندن خیرات و دفع شرور، واسطه و شفیع ما در پیشگاه خدا شوند.

براهین سه‌گانه

۱. هرچند انسان نمی‌تواند به ذات متعال خدا احاطه‌ی علمی پیدا کند، می‌تواند او را به صفات خاص خودش بشناسد؛ مثل این‌که او فاطر و پدیدآورنده‌ی وی است، و چون این مقدار شناسایی خدا برایش ممکن است، پس می‌تواند عبادت خود را هم از طریق همین میزان شناسایی انجام دهد و متوجه خدا